

تورک آدلار

فرهنگ نام های ترکی



گردآوری: علیرضا یخ فروزانی



مرکز پخش:

تبریز - خ شریعتی جنوبی، ابتدای کوچه مستشار دوم

کتابفروشی تلاش ۰۴۱۱-۵۵۶۷۳۸۲

تورک آدلار سؤزلویو

(فرهنگ نام‌های ترکی)

□ علی رضا یخفروزانی

فهرست

عنوان	صفحه
الفبای مورد استفاده.....	۶
پیشگفتار.....	۸
«آ».....	۹
«ا».....	۲۷
«اَ».....	۳۱
«اِ».....	۳۷
«اُ».....	۴۶
«ت».....	۴۷
«ج».....	۵۴
«چ».....	۵۶
«خ».....	۶۱
«د».....	۶۳
«ذ».....	۶۷
«ر».....	۷۳
«ز».....	۷۶
«س».....	۷۸
«ش».....	۷۹
«ک».....	۸۵
«گ».....	۸۶

فهرست

عنوان	صفحه
«ل».....	۹۰
«م».....	۹۱
«ن».....	۹۳
«و».....	۹۵
«وُ».....	۹۸
«وِ».....	۱۰۱
«وُ».....	۱۰۲
«وِ».....	۱۰۳
«ه».....	۱۰۴
«ی».....	۱۰۶
«ای».....	۱۰۹
«ایِ».....	۱۱۲

الفبای مورد استفاده

ترکی آذربایجانی	ترکی لاتین	مثال
ا	A	آنا
اڭ	E	اتلخان
ا	ə	اسلان
ب	B	بالاخانیم
پ	P	پینار
ت	T	تتیمور
چ	C	چتیران
چ	Ç	چنگیز
خ	X	خانون
د	D	دشیز
ر	R	مارال
ز	Z	سناناز
س	S	سارا
ش	Ş	شمن
غ	Ğ	غازان
ف	F	فره
ق	Q	قارقال

الفبای مورد استفاده

ترکی آذربایجانی	ترکی لاتین	مثال
ک	K	کونول
گ	G	گلین
ل	L	لاچین
م	M	مارال
ن	N	ندیرقولو
اؤ	O	اوخقای
او	u	اومود
اق	ö	اوردک
او	ü	اونکر
و	V	وارساق
ه	H	هورری
ی	y	یاشار
ای	i	ایرین
ای	ı	ایندیپیم

یادآوری ۱: حروفی که در جدول بالا نیامده‌اند یعنی حروف: «ث - ح - ذ - ژ - ص - ض - ط - ظ - ع» در ترکی آذربایجانی موجود نمی‌باشند یعنی برای این حروف مغربی وجود ندارد.

یادآوری ۲: «علامت اختصاری «نگاه کنید به...» می‌باشد.

پیشگفتار

مجموعه حاضر، همچنان که از نامش پیداست، شامل نام‌های ترکی است. در این کتاب سعی شده تنها نام‌های اصیل ترکی نوشته شود و از آوردن نام‌هایی که ریشه‌ی ترکی ندارند خودداری شده. ولی باز هم نمی‌توان مدعی شد که تمام نام‌ها حتماً ترکی سره می‌باشند و این احتمال وجود دارد که تعداد معدودی از آنها امروزه متروک گردیده‌اند ولی ما برای آگاهی عزیزان از نام‌های قدیم ترکی، آنها را هم نوشته‌ایم.

علیرضا یخفروزی

۸۳/۶/۴

«آ»

عمو، لقبی برای بزرگان، نام فرزند	Aha	آبا (دختر)
هولاکو خان، دومین ایلخان مغول، در		مادر، خواهر بزرگ، مادر بزرگ - قابله
قدیم همچنین در فارسی به صورت	Ababay	آبابای (دختر)
آباتا و ایقا و اباقه و اباقا نیز نوشته		مادر ثروتمند و حاکم ایل، خواهر
شده.		بزرگ ثروتمند و حاکم ایل - نام ملکه
		سکایی
آباقای (پسر)	Abaqay	
آباتا	Abaci	آبابچی (دختر)
آبای (پسر)	Abay	آبابی، آبی، آغابابی، خواهر بزرگ
خشم، غضب، قهر (ترکمنی)	Abar	آبار (پسر)
آبابلی (پسر) (ترکمنی)	Abayli	نام قومی ترک تبار
غضب‌کننده، خشمگین، قهار	Abarqan	آبارقان (پسر)
آبیچی (دختر)	Abci	کسی که خون ترکان آبار در رگ‌هایش
همشیره، خواهر بزرگ، آغابابی،		جاری است، از نسل ترکان آبار
آبابی، آبی	Abaz	آباز (پسر)
آباداگز (آباداگز) (پسر)		نام یکی از ایلات قفقاز، از نام‌های
		قدیم ترکی
آباداگز (c)z	Abaza	آباتا (پسر)
نام خزانة دار اردوان سوم پادشاه		

اشکانی معروف به اشک‌هیچدم	آپاسای (پسر)	Apasay
آبی	نام یکی از دبیران شاپور اول ساسانی	Abi
آغابی، بیگ بزرگ، بیگلر بیکی، برادر بزرگ	در سنگ نوشته ستون نیشاپور - کسی که بزرگان را محترم بشمارد.	
آیش	آپاغ (دختر)	Apag
آن که اطراف و پیشگاه خانه کسی را با طعام و شراب بیاراید.	خیلی سفید، کاملاً سفید	Abis
آیش خاتون (دختر)	آپاق (دختر)	Abis xatun
مؤنث آیش، آن که اطراف و پیشگاه خانه کسی را با طعام و شراب بیاراید.	خیلی سفید، کاملاً سفید	
- نام دختر اتابک سعدبن ابوبکر که پس از سلجوق شاه به حکومت فارس رسید.	آتا (پسر)	Ata
آیش خاتون به دستور هلاکو خان به منکوتیمور ازدواج کرد و در سال ۶۸۵ هجری در تبریز درگذشت. - نام معشوق نظامی گنجوی	پدر بزرگ، سرپرست، پاپا، شخص محترم، مجازاً بانی و مؤسس	Atabay
آیش خاتون (دختر)	آتابای (پسر)	Atabay
- آیش خاتون	اتابک، پدر متمول، بزرگ قبیله، شخص مالدار، پدری که رئیس ایل است. - طایفه‌ای از ترکمن‌ها - نام جد این طایفه	
آپا (پسر)	آتابک (پسر)	Atabak
برادر بزرگ، جد بزرگ، پدر بزرگ	آتابای - مربی - معلم	Atabey
	آتابی (پسر)	Atabey
	آتابای - مربی - معلم	
	آتابیک (پسر)	Atabcyk

پدر بزرگ و محترم، مربی و تربیت‌کننده شاهزادگان	آتا شوهر	
آتاج (پسر)	آتاش (دختر)	Atag
پسر بچه‌ای که مانند بزرگترها رفتار کند.	آداتش، هنام، هم اسم	Atac
آتاج (پسر)	آتاقول (پسر)	Ataqui
پسر بچه‌ای که مانند بزرگترها رفتار کند.	غلام پدر، مطیع و فرمانبردار پدر.	
آتاج (پسر)	آتاکیشی (پسر)	Ata kişi
پسر بچه‌ای که مانند بزرگترها رفتار کند.	مرد محترم و بزرگوار	
آتاکان (پسر)	آتالای (پسر)	Atalay
از تبارخانان، کسی که پدرش خان است. خان بزرگ	مشهور، معروف، نامی	Ataxan
آتاسای (پسر)	آتالی (پسر)	Atali
کسی که به بزرگان حرمت قائل است، آپاسای - نام یکی از دبیران شاپور اول ساسانی	دارای پدر، پدردار	Ataman
آتاسنو	آتامان (پسر)	Ataman
پدر را دوست بدار	سرکرده، سردار، فرمانده، سردهسته - پدرانه	
آتاسنوهر	آتای (پسر)	Atay
کسی که پدر و نیاکان خود را دوست داشته باشد. دوستدار پدر	مشهور، نامی، نامدار، معروف، شناخته شده	Atasev
آتاسنوهر	آتروپات (پسر)	Atropat
کسی که پدر و نیاکان خود را دوست داشته باشد. دوستدار پدر	نگهبان آتش، محافظ آتش - نام موبدی که اوستا را جمع‌آوری کرد - سردار بزرگ آذربایجان در زمان حمله	Ata sever
آتاسنوهر		Ata seven

اسکندر مقدونی به ایران

آتروپاتقان (پسر)

Atropatqan

سرزمین آتروپات

آتسیز (پسر)

Atsiz

بی‌نام، گمنام - بی‌اسب، پیاده - لاغر
اولین پادشاه سلسله خوارزمشاهیان به
صورت اتسیز و اتسیز هم نوشته شده

آتیل

Atel

آتیل

آتیش (دختر)

Atis

پرتاب، شلیک

آتیل

Atil

رود، رودخانه - رود بزرگ و پرآب که
از کوه‌های بلغار سرچشمه گرفته به
دریای خزر می‌ریزد. ایدیل هم گفته
شده.

آتیللا (پسر)

Ati(I)la

چایک‌سوار، تیزپا، معروف، شناخته
شده، مشهور، نامی، نامدار، فاتح،
جنگجو - نام امپراطور بزرگ هون‌ها

که بر امپراطوران روم شرقی و غربی
غلبه کرد، اروپائیان به او لقب (تازیانه
خدا) دادند.

در سال ۴۰۶ میلادی تولد یافت، در
سال ۴۲۳ به تخت سلطنت نشست و
در سال ۴۵۳ میلادی وفات نمود. در
بالکان چنان ویرانی بارآورد که گفته
«هر جا سم اسب آتیل گذشت دیگر
علف در آنجا سبز نخواهد شد» از آن
زمان در تاریخ معروف شد همچنین
امپراطوران چین از هون‌های ترک
دیوار بزرگ چین را به وجود آوردند.

آتیللا (پسر)

Atilla

آتیللا

آچار (پسر)

Acra

توانا، قوی، نیرومند، پر قدرت - تام
ایلی ترک تبار ساکن قفقاز

آچار آلپ (پسر)

Acar - Alp

بهار قوی، قهرمان نیرومند

آچار او (پسر)

Acar - Or

مرد قوی

آچار اوژ (پسر)

Acar - Öz

دارای روح و جسی قوی

آچار بای (پسر)

Acar - Bay

نیرومند و ثروتمند - بیگ نیرومند

آچار سوی (پسر)

Acar - Soy

از نژاد نیرومندان

آچار بی (پسر)

Acar - Bey

آچار بای

آچار بیگ (پسر)

Acar - Beg

آچار بای

آچار تورک (پسر)

Acar - Türk

تورک جسور و قوی

آچار سوی (پسر)

Acarsoy

والاتبار - از نژاد نیرومندان و اقویا

آچون (دختر)

Acun

دنیا، جهان

آچون آل (پسر)

Acun - Al

جهانگیر، فاتح تمام دنیا

آچون آلپ (پسر)

Acun - Alp

جهان پهلوان، قهرمان جهان

آچون آی (دختر)

Acun - Ay

ماه زیباروی جهان

آچون او (پسر)

Acun - Or

جوانمردی که در تمام دنیا مشهور
است.

آچون بای (پسر)

Acun - Bay

بیگ کل دنیا - مرد ثروتمند جهان

آچونقاش (دختر)

Acuntaş

معاصر هم عصر

آچوندانش (دختر)

Acundaş

معاصر، هم عصر

آچونر (پسر)

Acuner

جوانمردی که در تمام دنیا مشهور
است.

آچان گؤل (دختر)

Açan gül

گل بازشونده، شکوفا

آچون (دختر)

Açun

دنیا

آچین (دختر)

Açın

دنیا

آخار (دختر)

Axar

جاری، روان، سلیس، آهنگدار، موزون

آخار توؤرک (دختر) Axar - Türk	آق‌داداش به معنی برادر بزرگ
ترک عالمگیر	آدلان (پسر) Ad - alan
آخار اولدوز (دختر) Axar - Ulduz	مشهور، نامدار، نامی، معروف، شناخته شده.
شهاب	
آخان (دختر) Axan	آدای Aday
جاری، روان - خسار، خواب‌آلود (چشم)	تامزد، گاندیدا
آخان اولدوز (دختر) Axan Ulduz	آدلان (پسر) Adlan
شهاب	مشهور شو، تپکنام شو.
آخیم (پسر) Axim	آدلی (پسر) Adli
آخین Axin	نامدار، مشهور، معروف
جریان هجوم، حمله ناگهانی و با سرعت، سیلاب، تند آب	آدلیم (پسر) Adlim
آدا Ada	مشهور، نام‌آور
جزیره - و نیز در زبان ترکی منومری به آتا و «آدا» می‌گفتند.	آدانان (پسر) Adnan
آداسال (دختر) Adasal	شهین، نامی، پرآوازه، از اسامی قدیم ترکی
جزیره مانند، شبه جزیره - در ارتباط با جزیره	آدی‌بای (پسر) Adibay
آداش (پسر) Adaş	بینک نام آبرومند، مشهور، معروف
هسنام، آتاش، هم اسم - مخفف	آدی‌گؤزهل (دختر) Adi Gözel
	خوشنام، زیباتر، نیکنام، دارای اسمی قشنگ و زیبا - خوش آوازه
	آدی‌گؤل (دختر) Adi Güll

گل نام	هیئت متشکل از مردان خویشاوند -
آدی‌گؤن (دختر) Adi Günn	نام دریای خوارزم که در ترکستان قرار دارد - متوسط
خورشید نام - کسی که تماش مثل خورشید عالمگیر است.	آوان (پسر) Aran
آدینان (پسر) Adinan	جلگه، دشت، گرمسیر، به مناطق جلگه‌ای و شکارگاه که آب و هوای آن در تابستان گرم و در زمستان معتدل است آران می‌گویند.
آرا Ara	جستجو کن - وسط، میان
آرات (پسر) Arat	یکی از امرای آذربایجان در عهد قدیم - نام شهری است نزدیک کاشان - نام پادشاه آلبانی
آارات (پسر) Ararat	برگرفته از نام قوم تورانی (ترک)
آراز (پسر) Araz	اورارتو - نام کوهی
آراز (پسر) Araz	آراقتقوش (دختر) Aranquş
نام رود ارس	قوی دشت - قوی جلگه
آراس (پسر) Aras	آراقتوش (دختر) Aranquş
قهرمانی از طایفه آس	پرنده یا قوش جلگه
آراش (پسر) Araş	آرای (دختر) Aray
مرد مقاوم و آهنین - کند و کاو، جستجو - آرش	ماه پاک، ماه صاف و درخشان
آرال (پسر) Aral	آرال (دختر) Aral
	پاک‌دست، کسی که دستانی پاک و زیبا دارد.
	آراقل (پسر) Aral

Arpaxan	آرپاخان (پسر)	از نژاد پاکان، از ایل پاک
Arba	آوبا (پسر)	نام پادشاه مغول که پس از سلطان
		ایوسعید بر تخت نشست. آرپاخان
Arbak	آرباک (پسر)	دختر الجایتو را به همسری برگزید و
		در پسرستان آباد (اوجسان) به دست
		سپاهیان امیرعلیشاه کشته شد.
Arpaq	آرپاق (پسر)	سحر، جادو، افسون، آرپاک، مرد غنی
		و ثروتمند
Arpak	آرپاک (پسر)	سحر، جادو، افسون، آرپاق، مرد غنی و
		ثروتمند - نام وزیر آستیاک آخرین
		پادشاه سلسله تورانی تبار ماد.
Artabaz	آرتاباز (پسر)	پادشاه سلسله تورانی تبار ماد.
Arpa	آرپا (پسر)	نام شاه ماد کوچک
Artabas	آرتاباس (پسر)	نام شاه ماد کوچک
Artin	آرتین (پسر)	نام هشتمین پادشاه ماد
Arxalı	آرخالی (پسر)	دارای پشتیبان، پشتوانه‌دار

Arxayın	آرخایین (پسر)	واحد مقیاس طول - نام یکی از هفت
		شاهدخت‌های هخامنشی
Arda	آردا (دختر)	خاطرجمع، راحت، ساکت
Argaz	آرغاز (پسر)	خاطره، نشانه - یاور، یاری‌دهنده
Argun	آرغون (پسر)	نه چاق و نه لاغر
Ardic	آردیج (دختر)	درخت اردج، درخت یابوتنه است
		همیشه سبز
Arşan	آرسالان (پسر)	کاروان، ایلچی، قاصد
Argın	آرغین (پسر)	شیر، مجازاً: شجاع
Arsoy	آرسوی (دختر)	پاک، تمیز؛ آرغون
Arqan	آرقان (پسر)	پاک‌نژاد، از نسل پاکان
Arş	آرش (پسر)	کسی که دارای خون پاک و تمیزی
		باشد.
Arqış	آرقیش	بزرگ اشکانیان تورانی تبار - نام
		تیرانداز معروف
Arşaq	آرشاق (پسر)	مرد مقاوم و آهنین - آرش - جد
		بزرگ اشکانیان تورانی تبار - نام
		تیرانداز معروف
Argül	آرگول (دختر)	گل پاک و تمیز، پاک و پاکیزه و زیبا
		همچون گل.
Arşak	آرشاک (پسر)	مقاوم، ارشک، بنیانگذار اشکانیان
Arşun	آرگون (پسر)	روز پاک و تمیز، آفتاب پاک، پاک و
		نورانی چون خورشید.
Arşın	آرشین (دختر)	

آرمان (پسر)	Arman	باد پاک و تمیز
مبرا از هر عیب و ننگ - حسرت،	Azad	آزاد (پسر)
آرزو	۱ - «آز» نام ۲ - اتسز گمنام («آز» یا	
آرنا	Arna	«آس» نام قومی ترک زبان می‌باشد
نهر، رودخانه (ترکمنی)		که نام آراز و همچنین به عقیده عده‌ای
آریان (پسر)	Aryan	نام آذربایجان برگرفته از نام این قوم
جستجوگر، کاوشگر		است. همچنین «آز» در ترکی به معنی
آری‌ال (دختر)	Ariel	«کم» می‌باشد. + آد = اسم، نام)
آدم درستکار، شریف، صدیق	Azer	آزور (پسر)
آری بولاق (دختر)	Arıbulaq	جوانمرد و قهرمان ایل «آز»، دلاور
چشمه پاک و زلال و تمیز		ایل آز
آریئل	Aryel	آزمان (پسر)
باد پاک و تمیز		بزرگ، تنومند، باهویت
آری‌تان (دختر)	Arıtan	آزیا (دختر)
فجرروشن، شفق پاک		جایگاه و سرزمین قوم ترک‌تبار آز یا
آریسوی (دختر)	Arısoy	آس - آسیا
پاک‌نژاد	Asana	آسانا (دختر)
آرین (دختر)	Arın	دختر زیباروی - مادر قوم آس یا آز
تمیز شو، پاک شو، پاکیزه باش، پاک،	Asena	آسنا (دختر)
تمیز و پاکیزه، بی‌آلایش		گرگ خاکستری رنگ ماده
آری‌ینل	Arıyel	آسلان (پسر)

اصلان، شیر - شجاع	Aqabay	آخابای (پسر)
آسو (پسر)	Asu	بیگ بزرگ
سرکش، ناآرام، رمیده	Aqaboyım	آغابیم (دختر)
آسوتای (پسر)	Asutay	خاتون بزرگ
اسب سرکش	Aqaxan	آخاخان (پسر)
آسودای (پسر)	Asuday	خان بزرگ، سرور بزرگوار
کره‌اسب سرکش	Aqasoy	آغاسوی (دختر)
آسیا (دختر)	Asya	کسی که دارای اصل و نسب بزرگ و
سرزمین قوم ترک‌تبار «آس» یا «آز»		محترم باشد.
که در سرتاسر آسیا پراکنده بوده‌اند.	Aqası	آغاسی (پسر)
آشقین	Aşqın	بزرگ، مهتر
پر، لبریز، بیش از اندازه - عبورکننده،	AqAlın	آغ‌آلین (دختر)
رد شونده		پیشانی سفید، سربلند، روسفید
آشیت	Aşit	آغانه (دختر)
گردنه کوه، راه باریک کوهستانی		مادر بزرگوار
آشینا (دختر)	Aşına	آغ‌آیدین (پسر)
آشنا، ماده‌گر خاکستری رنگ		پاک و نورانی، صاف و یکرنگ
آغا	Aqa	آغ‌ال (دختر)
بزرگ، سرور		سفیددست، درستکار
آغاباجی (دختر)	Aqabacı	آغ‌بنیز (دختر)
خواهر بزرگ		سفیدرو، سفید چهره، سربلند

آغ سو (دختر)	Aq̄su	آقلان (پسر)	Aqlan
سفیدگونه، سفیدوش، آب سفیدگون		دامنه کوه، سرایشی	
آغسوی (دختر)	Aq̄soy	آلا	Ala
پاک‌نژاد، از نسل پاکان		سرخ کمرنگ	
آغشین (پسر)	Aq̄şın	آلاتان (دختر)	Alatan
سفیدوش، سفیدچهره، ظاهراً همین		شفق سرخ	
کلمه است که در فارسی افشین شده.		آلاجا	Alaca
آغ‌گول (دختر)	Aq̄gül	رنگارنگ	
گل سفید		آلادان (دختر)	Aladan
آغ‌گون (دختر)	Aq̄gün	شفق سرخ	
خوشبخت، باسعادت، بهروز		آلاز (پسر)	Alaz
آفشار (پسر)	Afşar	آلا، شعله	
نام طایفه‌ای از ترکان، افشار		آلاگوز (دختر)	Alagöz
آقا (پسر)	Aqa	چشم آبی، شهلای چشم، کسی که دارای	
آغا		چشمان درشت آبی‌رنگ باشد.	
آقاخان (پسر)	Aqaxan	آلاگون (دختر)	Alagun
سرور، خان بزرگ، سرور بزرگوار -		نیمه آفتابی	
نام میرزا آقاخان کرمانی		آلامان (پسر)	Alaman
آقاسی (پسر)	Aqası	یغما، چپاول، غارت	
سرور، بزرگ، مهتر، داروغه - رئیس		آلان (پسر)	Alan
غلامان		آلبان، نام یکی از اقوام ترک‌تبار -	

شفق، صبح زود - گیرنده - محوطه باز		سرسخت، غیرقابل دسترسی،	
در میان جنگل، میدان		شکست‌ناپذیر - نام کوهی است.	
آلاو (پسر)	Alav	آلپ ارتونقا (پسر)	Alp̄ertunqa
آلا، شعله		ببر دلیر - نام اصلی افراسیاب پادشاه و	
آلای (دختر)	Alay	پهلوان بزرگ تورانیان یا ترکان قدیم.	
۱ - گروه، دسته، جمعیت، کوکبه، فوج		فردوسی درباره او می‌نویسد:	
۲ - ماه سرخ		برو بازوی شیر و هم زور پیل	
آلای پوزان (پسر)	Alaypozan	وز او سایه افکنده بر چند میل	
صف‌شکن، آن که بر صف دشمن حمله		که آن ترک، در جنگ نراژدهاست	
کرده آنان را تار و مار کند - نام یکی		دم آهنج و در کینه ابر بلاست	
از دلاوران کوراوغلو		بی‌کجای ساکن نباشد به جنگ	
آلب (پسر)	Alb	چنین است آیین پور پشنگ	
آلب، دلاور، پهلوان، دلیر		شود کوه آهن چو دریای ناب	
آلب ارسلان (پسر)	Alb̄erselan	اگر بشنود نام افراسیاب	
پهلوان شیرمانند، شیر دلاور، پهلوان		آلب اسلان (پسر)	Alp̄eslan
جسور و قدرتمند، شیر قهرمان - نام		شیر دلاور - مجازاً: نترس، نیرومند،	
یکی از پادشاهان سلجوقی		شجاع، بادل و جرأت، جسور، بی‌پاک	
آلب تکین (پسر)	Albtök̄in	آلپاقوت (پسر)	Alpaqut
شاهزاده دلاور و پهلوان		قهرمان	
آلپ (پسر)	Alp	آلتان (دختر)	Altan
قهرمان، بهادر، دلاور، قوی، جسور -		شفق سرخ	

Altay	آلتای (پسر)	Altış	آلتیش
	جنگل مرتفع و نیز نام سلسله کوه‌های		دعای خیر، تشویق، تحسین
	واقع در آسیای مرکزی	Alma	آلما (دختر)
Altun	آلتون (دختر)		سیب
	طلا - ثروت - بسیار زیبا	Almİra	آلمیرا (دختر)
Altuntaş	آلتونتاش (پسر)		محرف آلمیلا به معنی سیب
	سنگ طلا - مثل طلا، همسنگ طلا -	Almİla	آلمیلا (دختر)
	نام حاجب سالار سلطان محمود		سیب
	غزنوی	Alence	آلنجه (پسر)
Altın	آلتین (دختر)		اسم پسر ترک بن یافت بن نوح
	آلتون، طلا، ثروت، بسیار زیبا		علیه السلام و نیز نام پادشاهی است که
Altınay	آلتین آی (دختر)		تاتارخان و مغول خان پسران او بودند.
	ماه طلایی	Alo	آلو (پسر)
Altınqaya	آلتین قایا (پسر)		شعله آتش
	صخره طلایی	Alov	آلوو (پسر)
Alçın	آلچین (دختر)		شعله
	تنه پهلوی کوه	Alıcı	آلیجی (پسر)
Algu	آلغو (پسر)		مرغ شکاری تیزچنگ
	گرفتن - نام نبیره چنگیز	Alıs	آلیس (دختر)
Algun	آلگون		غریب، دور
	کوه کوچک	Alışan	آلیشان (پسر)

	شعله‌ور، آتش گیرنده - انس گیرنده		مادر قوم هیت
Amac	آماج (دختر)	Anahİta	آناهیتا (دختر)
	آماج، هدف، نشان		← آناهیتا - نام یکی از دختران
Amul	آمول (دختر)		زرتشت
	آرام، ساکت، یواش، سربریز	Anahitya	آناهیتیا (دختر)
Ana	آنا (دختر)		معبد آناهیت، جایگاه آناهیت
	مادر	Anahİd	آناهید (دختر)
Anac	آناج (دختر)		← آناهیت
	مادر فرزندان بسیار، مجرب، آزموده،	Anlı	آنلی (دختر)
	استاد، باتجربه - مادر جان، مادر عزیز،		عادل، فهمیده
	مادر دوست داشتنی	Anub	آنوب (دختر)
Anaç	آناچ (دختر)		← آنوب
	← آناج	Anup	آنوپ (پسر)
Anaxatun	آناخاتون (دختر)		درک کرده، نام یکی از شاهزادگان
	مادر محترمه و بزرگوار		اشکانی
Anaxatın	آناخاتین (دختر)	Anuş	آنوش (دختر)
	مادر ارجمند و نام روستایی در		آرزو، میل، خواهش، تمنا، نام ملکه
	نزدیکی تبریز		ازی دهاک آخرین امپراطور ماد
Anar	آنار (پسر)	Anış	آنیش (دختر)
	فهم، باشعور، آگاه		← آنوش
Anahİt	آناهیت (دختر)	Anıl	آنیل (دختر)

مشهور، معروف، شهر، کسی که نامش	← آياز	
ورد زبان‌هاست.	آي آلپ (پسر)	Ayalp
آوشار (پسر)	دلور - مرد مهوش	Avşar
افشار، جدی، توانا، قابل، سریع	آي اوز (دختر)	Ayüz
آوینجا (دختر)	ماه وش، ماه منظر، مثل ماه	Avınca
دوست داشتنی، محبوب، شیرین	آي اوزلو (دختر)	Ayüzlü
آي (پسر)	← آي اوز	Ay
ماه - نام پسر اوغوزخان بن قراخان	آيبک (پسر)	Aybək
است که بعد از فوت گون خان برادرش	ماه کامل، ماه تمام - بیک یا ثروتمند	
بر تخت سلطنت نشست و او خامس	مهسا و زیباروی - معشوق، محبوب	
خانان طبقه مغولیه است.	در فارسی به صورت ايبک eybək و	
آياتای (دختر)	آيبک آمده.	Ayatay
مثل ماه، مهوش، زیبا	آي بنیز (دختر)	Aybəniz
آياز (پسر)	ماه‌رو، خوش‌سیما، زیبارو	Ayaz
شب صاف و بی‌ابر، نسیم، باد ملایم	آي بی (پسر)	Aybəy
سحرگاهی، هوای روشن و صاف و	← آيبک	
سرد - هوای صاف و بی‌ابر زمستانی،	آي بیگیم (دختر)	Aybəygim
هوای سرد و صاف شبانگاهی - ایاس	← آي بییم	
و نیز نام غلام‌سلطان محمود سبکتکین	آي بییم (دختر)	Aybəyim
است که معشوق او بود.	زن ثروتمند و مهوش و زیباروی،	
آياس (پسر)	معشوقه، محبوبه	Ayas

آي بارا (دختر)	Aypara	آيچیچک (دختر)	Ayççek
مهباره، زیبا، هلال ماه‌نو - گوشواره یا		گل ماه، گل آفتابگردان	
گردنبند طلائی		آي چیچگی (دختر)	Ayçığgı
آيتک (دختر)	Aytək	گل ماه، گل آفتابگردان	
مهوش، مثل ماه، مانند ماه، زیبا		آيدا (دختر)	Ayda
آي تکین (دختر)	Aytəkin	نام گیاهی است - در ماه - مهوش،	
شاهزاده مهوش - مانند ماه، مهوش		زیبا، سفیدرو، مثل ماه، مانند ماه	
آي توغدو	Aytoğdu	آيداگول (دختر)	Aydağül
ماه زایید، ماه طلوع کرد، محل طلوع		گل پنج پر	
ماه، نام محلی است از بلوکات کابل و		آيدان (دختر)	Aydan
نسبز نسام یکی از قهرمانان کتاب		از ماه، پاره‌ای از ماه، شبیه ماه، زیبا	
«قوتادغو بیلک»		آي دنیز (دختر)	Aydəniz
آيتون (پسر)	Aytün	دریای شفاف و درخشان مثل ماه	
ماه شب		آيدین (پسر)	Aydın
آي جیق (دختر)	Aycıq	مهبتاب، نور ماه، روشن، آشکار، صاف	
هلال ماه، ماه کوچک، زیباروی		و زلال	
کوچک، زیبای عزیز و دوست داشتنی		آيسال (دختر)	Aysal
آيچیک (دختر)	Ayçik	مثل ماه، مرتبط با ماه	
← آي جیق		آيسان (دختر)	Aysan
آيجا (پسر)	Ayça	مهسا، مثل ماه - ماه هستی	
هلال ماه، ماه کوچک، مهوش کوچولو		آي سنوهر (دختر)	Aysever

Ayla	آیلا (دختر)	شیفته ماه و ماهرویان، دوستار زیبایی
Aysel	آیسل (دختر)	مثال ماه، در ارتباط با ماه
Aylar	آیلار (دختر)	آیسو (دختر)
Aylar	ماه‌ها، به زیبایی و نورانی چند ماه	آب پاک و زلال مثل ماه
Ayli	آی لی (دختر)	آیسودا (دختر)
Ayli	مهربانی، نور ماه - ماه‌دار - زیبا	ماه در آب، نقش ماه که در آب افتاده باشد.
Aylin	آیلین (دختر)	آیسوی (دختر)
Aylin	ماه، خرمن ماه (چون این نام در میان ارامنه بیشتر از ترکان رواج دارد)	ماه‌نژاد، از نژاد زیبارویان و پاکان
Ayşin	بعضی‌ها گمان می‌برند نامی ارمنی است در حالی که خود ارامنه اقرار به ترکی بودن آن دارند.	آیشین (دختر)
Ayşin	مثل ماه، مهوش، زیبا	آیقاش (دختر)
Ayqaş	ایروکمان، ایرو هلال	آیگول (دختر)
Ayvaz	زیباروی، سفیدرو، مهسان - نام پسر خوانده کوراوغلو	ماه و گل، دختری به ظرافت، لطافت، طراوت و زیبایی گل و به روشنی، شفاف، قشنگی و بی‌نظیری ماه
Ayqul	آییق (پسر)	آیگون (دختر)
Ayqul	بیدار - هشیار، هوشیار	ماه و خورشید - دختری به زیبایی ماه و به درخشندگی و خیره‌کنندگی آفتاب
Ayim	آیم (دختر)	
Ayim	ماه معظم، زیباروی قابل احترام و تقدس - ماه من، خاتون و بانوی حرم.	

«ا»

Etel	ائتئل	رودخانه‌ای که از حاجی‌ترخان گذشته به خرز می‌ریزد.
EcavIt	اچیه‌ویت	اچیه ویت
Edil	اِندیل	اِئتسیز (پسر)
Edil	اِئتیل	بی‌گوشت، لاغر. نام پادشاه خوارزم
Eren	اِرفن (پسر)	است و زمخشری در زمان او بود و با سلطان سنجر جنگ کرد. در متون قدیم و در فارسی به صورت‌های استزداتسز نوشته شده.
Erken	اِرفکن (دختر)	اِئتگین
Eşel	اِشئل (پسر)	فعال، کوشا، ساعی، باانرژی، مؤثر، اثرکننده
Eşiz	اِش‌سیز (دختر)	اِئتیل
Eşiz	بی‌همتا، یگانه، بی‌نظیر	رودخانه‌ای که از حاجی‌ترخان گذشته به خزر می‌ریزد، ائتئل، ائتیل و آتیل هم گفته شده، رود.
Eşil	اِشیل (پسر)	اِئتلیویت
Elatmaz	اِئل آتماز (پسر)	کسی که ایلش هیچ وقت او را فراموش
EcevIt		

نمی‌کنند. کسی که ایلش را فراموش	دانشمند و عالم ایل	
نمی‌کند.	اڤلتاش (دختر)	Eltaş
اڤل آسلان (پسر)	هموطن، هم ایل و طایفه - هم ملیت، هم نژاد ایل‌تاش	ElAslan
شیر ایل		
اڤل آی (دختر)	اڤلتان (دختر)	Eltan
ماه ایل، ماهروی قوم	سپیده صبح ایل، شفق ایل	
اڤل اوسلان (پسر)	اڤل تکین (پسر)	EltəkIn
شیر ایل، فرزند قدرتمند ایل، شیر	۱ - رئیس ایل، شاهزاده ایل، ولیعهد	
درنده ایل نام چهارمین پادشاه سلسله	ایل ۲ - مثل ایل	
خوارزمشاهیان	اڤلچی (پسر)	Elçi
اڤلباوسی (پسر)	ایلچی، سفیر، پیام‌آور، قاصد	Elbars
یوزپلنگ ایل	اڤلچی بی (دختر)	ElçiBey
اڤلبان (پسر)	سفیر بزرگ، ایلچی غنی و ثروتمند	Elban
صدای ملت	اڤلچین (دختر)	ElçiIn
اڤلبای (پسر)	لایق ایل، برای ایل	Elbay
بزرگ ایل، ثروتمند ایل، حاکم ایل	اڤلخان (پسر)	Elxan
اڤلبک (پسر)	بزرگ ایل، رئیس قوم، حاکم ایل، خان	Elbək
← اڤل بای	ایل	
اڤل بی (پسر)	اڤلدان (دختر)	Eldan
← اڤل بای	اڤلتان، سپیده صبح ایل	
اڤل بیلگه	اڤلداش (دختر)	Eldaş
	Elbilge	

ایلتاش، هموطن، هم ایل، هم نژاد، هم ملیت	اڤل سس (پسر)	Elses
صدای ملت		
اڤلدنیز (پسر)	اڤلشاد (پسر)	Elşad
حاکم دریا، دریاسالار - کسی که ایلش	ایلخان، پادشاه ایل، خاقان	
همچون دریاست - دریای خلق، ایل	اڤلشن (دختر)	Elşen
دریاگون، خلق بی پایان، تبار زیاد	شادی ایل، حکمران منطقه	
اڤلده تک	اڤللی (دختر)	Elİİ
کسی که همانند او در ایل پیدا نمی‌شود.	کسی که دارای ایل و فامیل بسیار باشد.	
اڤلده گز (پسر)	اڤلما (دختر)	Elma
مؤسس اتابگان آذربایجان الدگز -	سیب ← آما (استانبولی)	
الدگز - ظاهراً به معنی «در میان ایل و	اڤلمان (پسر)	Elman
ملت بگرد» می‌باشد. این احتمال هم	تمثیل‌کننده ایل، سمبل ایل	
وجود دارد که در اصل به معنی اڤل	اڤلمیرا (دختر)	Elmİra
دنیز بوده باشد.	سیب، تلفظ دیگری از آلمیلا	
اڤل سئور (دختر)	اڤلمیلا (دختر)	Elmİla
۱ - کسی که ایل و طایفه‌اش را دوست	← اڤلمیرا	
می‌دارد، وطن پرست ۲ - کسی که ایل	اڤل اوغلو (پسر)	Eloğlu
و طایفه‌اش او را دوست دارند.	فرزند ایل، فرزند خلق، پسر ایل	
اڤل سئوهن (پسر)	اڤل اوجا (دختر)	Eluca
← اڤل سئور	از ایل بزرگ و بزرگواران	

Elyar	اثل یار (اثل یار) (پسر)	Evrən	انوره‌ن (پسر)
ایلیار: ۱ - یار و یاور ایل ۲ - کسی که ایل پشتیبانش باشد.		کیهان، گیتی، کائنات، هستی، جهان هستی	
Elyaz	اثل یاز	EvgIn	انوگین (پسر)
بهار ایل		شتابگر، شتاب‌کننده، عجله	
Elİstər	اثل ایستو (دختر)	Eyvaz	ائیواز (پسر)
۱ - کسی که ایلش او را دوست دارند		← آیواز	
۲ - کسی که ایلش را دوست دارد.		Eyvəz	ائیوه‌ز (پسر)
Emİl	اثمیل (دختر)	← آیواز	
ساکت، آرام، یواش، سربزیر			

«ا»

əbāgā	اباغا (پسر)	پدر بزرگ از نظر احترام، وزیر پادشاه، مربی کودک، آتابی، آتابای
← آباقا		
əbagə	اباغە (پسر)	ای صبا بر ساقی بزم اتابک عرضه‌دار
← آباقا		تا از آن جام زرافشان جرعه‌ای بخشد به من
əbaqa	اباقا (پسر)	اقابیک (پسر)
عمو، برادر مهتر یا کهنتر پدر، نام فرزند هولاکو خان مغول، آباقا		پدر بزرگ، معلم، مؤدب فرزند سلطان
← آباقا		اتسیز (پسر)
آبیش (دختر)		بی‌نام و این تفرالی است ماندن و نمردن کودک را در بلاد ترکستان به صورت اتسز و آتسز هم در متون فارسی دیده می‌شود - از پادشاهان خوارزم
← آبیش		
آبیش (دختر)		
در متون فارسی آبیش را آبش یا ابش نوشته‌اند ← آبیش		
آقا (پسر)		اجر
پدر، پیر، مرشد، عنوانی است افتخاری		تازه، نو، ناشناخته، باکره
اقابک (پسر)		اچه
نگاه‌دارنده و ادب‌آموزنده، پیر		رئیس، بزرگ قوم، شیخ، راهبر، مرشد

əcəmİş	خورشید	آجه‌میش
ərtək	ارتک (پسر)	مسن، فهمیده، دانا، رسیده
əcəvIt	همانند قهرمانان	آجه‌ویت
ərtəklIn	ارتکین (پسر)	ساعی - روشن فکر، بصیر
əcİ	شاهزاده جوانمرد و دلیر همچون	آجی (پسر)
	پهلوان - خواجه سرا، حاجب درگاه	برادر مهتر یا بزرگتر
əçə	سلطان مسعود غزنوی	آچه (دختر)
ərtogān	ارتوغان (پسر)	خواهر بزرگ، خواهر کوچک مادر
əçİ	← اردوغان	آجی (پسر)
ərtugrul	ارتوغرول (پسر)	برادر مهتر یا بزرگتر
əran	← ارطغرل	اران (پسر)
ərtuna	ارتونا (پسر)	نام ولایتی است از آذربایجان که گنجه
	پادشاه دلیر	و بردع از اعمال آن است. آران - آلان
ərdal	اردال (پسر)	ارباتور (پسر)
	شاخه مسن و بادوام - از جرگه مردان	مرد قهرمان، دلاور مرد
ərdalan	اردالان (پسر)	اربک (پسر)
	تند و سریع ضربه زننده	مرد غنی و ثروتمند = هارپاک
ərdan	اردان (پسر)	ارتاش (پسر)
	دلاور صبح - جوانمرد صبحگاهان	همانند قهرمانان، مردی مثل سنگ
ərdəlan	اردلان (پسر)	ارتان (پسر)
	← اردلان	دلاور صبحگاهان - هنگام طلوع

ərdəm	اردم (پسر)	۱ - شیر درنده ۲ - پهلوان پهلوانان -
	هنر، لیاقت، فضیلت، ادب، مردانگی،	شیرافکن، شیراوژن - به خاک اندازنده
	شجاعت، شایستگی، توانایی	شیران و پهلوانان
ərdəmalp	اردم‌آلپ (پسر)	ارسلان (پسر)
	پهلوان بالیاقت، هنرمند بهادر	شیر درنده، نام چند تن از پادشاهان
ərdəmlİ	اردملی (پسر)	ایران - نام برجی است از بروج فلکی،
	لايق، توانا، شایسته، باشخصیت، باهنر	مجازاً: مرد دلیر و شجاع
ərdemir	اردمیر (پسر)	ارسوی (پسر)
	جوانمرد آهنین	از نژاد جوانمردان
ərdvan	اردوان (پسر)	ارشاک (پسر)
	پهلوان پهلوانان، نام چند تن از	ارشک، اشک، نام مؤسس سلسل
	پادشاهان اشکانی - اردوون	ترک تبار اشکانی
ərdogān	اردوغان (پسر)	ارشق (پسر)
	دلاورمردی که همچون قوش یا شاهین	مرد سخت و محکم، مرد زیرک و
	چالاک و سریع شکار است.	هوشیار، ارشاک
ərdövən	اردوون (پسر)	ارشک (پسر)
	پهلوان پهلوانان	ارشق، ارشاک
əras	ارس (پسر)	ارطغرل (پسر)
	جوانمردی از طایفه ترکان آس یا آز -	نام پدر عثمان بنیانگذار امپراطوری
	نام دیگر رودخانه آراز	بزرگ عثمانی
ərsalan	ارسلان (پسر)	ارغون (پسر)

نام چند تن از امراء ترک و مغول	پیر، مرشد	
ارکنه‌قون	اسریک	ærIik
به مغولی کمره کوه	۱ - پرور، چاق ۲ - جوشان و خروشان	
ارکویون	اسلان (پسر)	æslan
نازپرورده	شیردرنده، شیر بیشه	
ارگن (پسر)	اسن	æsen
بالغ، رشید	سالم، سلامت، تندرست	
ارگون (پسر)	اسیم (دختر)	æsim
۱ - اسب تسندرو، اسب چاپار ۲ - نسیم		
باراده و مقاوم ۳ - با ناز و کرشمه	اشکبوس (پسر)	æskbus
راه‌رونده	نام مبارزی تورانی که از سرداران	
ارگین (پسر)	افراسیاب بود.	
اصل، به حق رسیده، کامل، به کمال	اصلان (پسر)	æslan
نایل شده، مجرب، آزموده	اسلان، ارسلان، شیر بیشه، شیردرنده	
ارمان (پسر)	افراسیاب (پسر)	æfrasIab
آرزو و حسرت	نامی که در فارسی به آلپ ارتونقا،	
ارمغان (پسر)	پسر پشنگ نواده تور، پادشاه توران	
سوغات، هدیه، تحفه	که معاصر با پادشاهان کیانی بود و	
ارهن (پسر)	سالیان دراز با ایرانیان در جنگ بود	
۱ - جمع ار ← ار ۲ - رشید، قهرمان	داده‌اند و معنی لغوی آن شخص	
به خدا رسیده، عارف، اصل، صوفی -	هراسناک یا کسی که بسیار به هراس	

اندازد می‌باشد. - نام پادشاه ترکستان	الب ارسلان (پسر)	elberselan
فردوسی می‌نویسد:	شیر دلاور، نام دومین پادشاه سلجوقی	
برو بازوی شیر و هم زور پیل	از سلاجقه بزرگ: عضدالدین ابوشجاع	
وز او سایه افکنده بر چند میل	البارسلان (۴۵۵ - ۴۶۵) ما هزاران	
که آن ترک، در جنگ نرا زده‌است	مرد شیرالب ارسلان (مولوی)	
دم آهنج و در کینه ابرلاست	الب تکین (پسر)	elbtækIn
بیک جای ساکن نباشد به جنگ	شاهزاده پهلوان. نام سپهسالار خراسان	
چنین است آیین پور پشنگ	پدرزن سبکتکین سرسلسله پادشاهان	
شود کوه آهن چو دریای ناب	غزنوی	
اگر بشنود نام افراسیاب	الکوس (پسر)	elkus
افشار (پسر)	نام یکی از پهلوانان توران	
نام طایفه‌ای است از ترکان که نادرشاه	امراه (پسر)	æmrah
از این ایل بود.	کسی که ساز می‌زند و می‌رقصد.	
اکه (دختر)	امره (پسر)	æmræ
خواهر بزرگ، خواهر کوچک پدر -	عاشق، بیگلربیگی - برادر بزرگتر -	
بالغ، رشید، بزرگ، در اوزبکی به	راهنما - نام یونس امره شاعر بزرگ	
معنی آقا و عالیجناب می‌باشد.	ترکیه معاصر مولانا	
الان	امن (پسر)	æmen
نام ولایتی است از ترکستان ← اران	مرد دلاور، پیرمرد - سالم و تندرست	
الچیچک	امهن (پسر)	æmən
نام پادشاه‌زاده‌ای بوده است از ترک	← امن	

«ب»

بغداد آویزان نمود. بابک آنچنان	Baba	بابا (پسر)
رعب و وحشتی در دل خلیفه انداخته		پدر - پدر بزرگ، جدّ (بعضی ها این
بود که خواب راحت نداشت.		لغت را ترکی نمی دانند)
Batar	Babək	بابک (پسر)
باتار (پسر)		بابابک (بابایی - بابیک - پدر غنی و
غالب، مظفر، پیروز		حاکم ایل، مرد ثروتمند، حاکم، سخت و
Batan		محکم. همچنین نام پیشوای خرم دینان
باتان (پسر)		که در عهد مأمون خلیفه عباسی در
غالب، مظفر، پیروز		قلعه بڈ در آذربایجان بر ضد حکومت
Batu		اعراب قیام کرد و بعد از بیست و دو
باتو (پسر)		سال مبارزه که حدود یک میلیون تن
به لغت مغولی به معنی سخت و صلب		از قشون خلیفه را کشت، با خیانت
باشد و نیز نام یکی از خوانین ترک		ارامنه و حيله و نیرنگ افشین سردار
است که به ساین خان اشتهار دارد.		ایرانی خلیفه به همراه برادرش
Batur		عبدا... دستگیر شد و چون مردانه در
باتور (پسر)		مقابل خلیفه ایستادگی نمود معتصم او
بهادر، قهرمان		را در بغداد مثله کرد. و از دروازه شهر
Bacı		
باجی (دختر)		
خواهر		
Bacı- qız		
باجی قیز (دختر)		
خواهر و دختر - نامی است که برای		

تسجیب و گرامی داشت بر دختر می‌گذارند.	Bars	بارس (پسر)
می‌گذارند.		یوز - فهد - جانوریست جهنده از
همیشه بیدار و هوشیار - دیدنی - جای دیدنی، منظره - جای وسیع - جای دیدار - ناظر - وزیر	Baxar	پلنگ کوچکتر که آن را رام کرده مانند سگان شکاری صید و حوش بدان نمایند.
بازار آبی (دختر)	Baxaray	بارلاس (پسر)
ماهری زیبا و هشیار	Barman	جنگجو - همچنین نام قبیله‌ای ترک تبار
بازار گول (دختر)	Baxargül	نام پسر و سردار افراسیاب - نام یکی از پهلوانان داستانی توران به معنی لایق
باخان (پسر)	Baxan	باریش (پسر)
بیدار، بیننده، ناظر، وزیر - هوشیار	Barış	صلح
باخان آبی (دختر)	Baxanay	باریشماز (پسر)
ماهی که در آسمان صاف و بدون ابر در آسمان دیده می‌شود.	Barışmaz	سازش‌ناپذیر، نستوه
باخشی (پسر)	Baxşı	باشار (پسر)
شاعر و نوازنده اوزان		با استعداد، هنرمند - موفق - سردار
باخیش (دختر)	Baxış	باشاق (دختر)
نگاه، طرز نگاه کردن - نگرش		۱ - سنبیل، خوشه ۲ - پیکان
بادور (پسر)	Badur	باشای (پسر)
بهادر - قهرمان		بزرگترین و مشهورترین ماه

باشاق (دختر)	Başşaq	بالاخان (پسر)	Balaxan
← باشاق		خان کوچک - کوچک خان	
باشقان (پسر)	Başqan	بالاخانیم (دختر)	Balaxanım
رئیس، خاقان، شاهنشاه		خانم کوچک	
باغچاگول (دختر)	Bağçagül	بالاخاتون (دختر)	Balaxatun
گلزار، گلستان، باغچه گل		خاتون کوچک، دختر خانم نجیب‌زاده و اصیل	
باغداگول (دختر)	Bağdagül	بالاخاتین (دختر)	Balaxatın
گل گلستان، گلی در میان باغ		خاتون کوچک	
بالابک (پسر)	Balabəg	بالاش (پسر)	Balaş
← بالایی		بلاش، پسر کوچک خانواده، مرد کوچک، نام چندتن از پادشاهان اشکانی و ساسانی، بلاش اول «اشک بیست و دوم» از ۵۱ تا ۷۷ میلادی پادشاهی کرد و در زمان او اوستا که در اثر استیلاء اسکندر مقدونی از میان رفته بود به زبان اصلی یعنی مادی جمع‌آوری شد.	
بالایی (پسر)	Blabəy	بالاییم (دختر)	Balabeygom
بیگ کوچک، بچه اصیل، نجیب‌زاده		← بالاییم	
بالاییک (پسر)	Balabeyg	بالاییم (دختر)	Balabəyİm
← بالایی		خانم کوچک، دختر بچه اصیل	
بالاییکم (دختر)	Balabeygom	نجیب‌زاده، بیگم کوچک	Bala oğlan
← بالاییم		بالا اوغلان (پسر)	
بالاییم (دختر)	Balabəyİm	پسر کوچک	
بالاتای (دختر)	Balatay	بالتاش (دختر)	Baltaş
مثل عسل			

همسنگ عسل، مثل عسل، شیرین و دوست داشتنی	ترک ← بیات	Bayar	بایار (پسر)
بالدش (دختر)	پهلوان غنی و حاکم	Baldaş	بایان (دختر)
بالتاش، مثل عسل	دختر غنی و حاکم - بیگم	Balsan	بایان (دختر)
بالسان (دختر)	مثل عسل، عسل هستی - مورد پسند و محبت همه	Bayİzİgİt	بای ایزا یگیت (پسر)
بال قیز (دختر)	پهلوانی که نشان از بیگی دارد	Baytaş	بای تاش (پسر)
دختر شیرین و دوست داشتنی مثل عسل	مثل بای، همسنگ بیگ	Bayxatun	بای خاتون (دختر)
باللی	خاتون ثروتمند و غنی	Bayxatın	بای خاتین (دختر)
عسلی، شیرین و دوست داشتنی، در فارسی بالی گویند.	خاتون ثروتمند و غنی	Bayxan	بای خان (پسر)
بانو چیچک (دختر)	خان دارا و ثروتمند	Banuçİçək	بای خانیم (دختر)
گل دست نیافتنی	خانم دارا و ثروتمند	Bahadır	بایدو (پسر)
بانو چیچک (دختر)	نام یکی از خوانین چنگیز است که بعد از کیخاتون خان بر تخت سلطنت ایران نشست.	Bayat	بایات (پسر)
باهدیر (پسر)			بیات، خدا - کهنه - نام یکی از ایلات

بایرام (پسر)	Bayram	بایندر (پسر)	Bayəndİ(o)r
عید، جشن		← بایندیر	
بایسال (پسر)	Baysal	بایندیر (پسر)	Bayindir
مشهور و غنی		آباد، معمور - نام پسر گوک خان بن اوغوز خان است و نیز نام طایفه‌ای از ترکمانان است.	
بایسان (پسر)	Baysan	بایسقر (پسر)	Bayonqor
کسی که به بیگی اشتها دارد.		← بایسونقور	
بایسونقور (پسر)	Baysonqur	بیش (دختر)	Bediş
آب فراوان و پربرکت		← بدیش	
بایسونقور (پسر)	Baysonqur	بشوک (پسر)	Beyrək
شاهین بزرگ، نوعی باز شکاری، پسر شاهرخ میرزا از شاهزادگان تیموری در فارسی بایسنقر می‌نویسند.		یکی از قهرمانان داستان‌های دده قورقوت	
بایقارا (پسر)	Bayqara	بشیکتاش (پسر)	Beygtaş
بیگ بزرگ، بایقرا، سلطان حسین		← بشیکتاش	
بایقرا یکی از امرای تیموری		بخشی (پسر)	Bəxşİ
بایقان (پسر)	Bayqan	۱ - دانشمند، روحانی (مغولی)	
شاه بزرگ، شاهنشاه		۲ - آشیق، اوزان، آوازخوان محلی	
بایقرا (پسر)	Batqəra	بدیش (دختر)	Bədiş
← بایقارا		آشکار، واضح، روشن، هویدا	
		بو قاسی (پسر)	Bərtas
		نام پسر کماری بن یافت بن نوح است و نیز نام یکی از مبارزان است.	

بر طاس هم آمده.

← بېم

بولاس

Bərlas

בלاش (پسر)

Bəlaş

نام طایفه‌ای است از اتراک که

← بالاش

سلاطین کورکانیه هندوستان از آن

بلغار (پسر)

Bo(u)lgar

فرقه‌اند.

← بولغار

بزه‌ر (دختر)

Bəzər

بلغا (پسر)

Be(ə)lga

۱ - زینت می‌دهد ۲ - تزئین کننده

← بیلگه

بستی (دختر)

Bəstī

بلغی (پسر)

Bəlgī

بس است، کفافی است، معمولاً

امتیاز، درک و فهم

خانواده‌ای که چند دختر دارد و پسر

بلغین

Bəlgīn

ندارد نام دختر تازه متولد شده را

ممتاز، صریح، روشن، واضح، آشکار،

بستی می‌گذارد.

هویدا

بکتاش (پسر)

Bəktāş

بوغرا (پسر)

Bo(u)ğra

۱ - مثل بیگ، همسنگ بیگ ۲ -

شتر دوکوهانه - گاونر قوی - لقب

سنگ سخت و محک ۳ - بزرگ قوم،

عمومی سلسله پادشاهان قراخانیان

رئیس ایل، بزرگ خانواده ۴ - نام یکی

بوده است.

از پادشاهان خوارزم ۵ - نام پهلوانی

بوغراخان (پسر)

Bo(u)ğrahan

۶ - نام شیخی که در قرن هفتم هجری

نام پادشاهی است که در آغاز دولت

می‌زیسته و فرقه مذهبی بکتاشیه

سلاجقه پادشاه چین و خطا بوده

منسوب به او هستند.

بوغرات (پسر)

Boğrat

بیگیم (دختر)

Bəygim

نام والی قلماق است

بودا (پسر)

Buda

بولاق (دختر)

Bulaq

بهادر، قهرمان، شجاع، نام برادر آتیل

چشمه، سرچشمه، منبع

بوداق (پسر)

Budaq

بولغار (پسر)

B(o)ulgar

شاخه درخت - یکی از قهرمانان

بلغار، متحدشدن، یکی شدن، شاخه‌ای

داستان‌های دده قورقوت

از ترکان اوغوز - بلغار بن کماری بن

بودال (پسر)

budal

یافت بن نوح

← بودا

بورجو (دختر)

Burcu

بولقار (پسر)

Bu(o)lqar

بوی خوش، عطر (استانبولی)

بولوت (پسر)

Bulut

بورجی (دختر)

Burci

ابر

برف صبحگاهی (ترکمنی)

بورو (پسر)

Börü

بورلا (دختر)

Burla

گرگ

بلندقامت

بوری (پسر)

Borī

بورلاخاتون (دختر)

Burlaxatun

گرگ

خاتون بلندقامت

بویوک (پسر)

Böyük

بوغاچ (پسر)

Buğaç

بزرگ، عظیم

نام یکی از قهرمانان داستان‌های

بویوک آغا (پسر)

Böyükaga

دده قورقوت

آغابزرگ، مرد بزرگ

بوغدا

Buğda

بویوک آقا (پسر)

Böyükaga

گندم. در فارسی بوکدا هم می‌نویسند.

← بویوک آغا

برج سنبله

بویوک خان (پسر)

Böyükxan

«پ»

پارسی (پسر)	Pars	پیشاهنگ، آن کسی که در جلو کاروان می‌رود - حیوان قوی که جهت باز کردن راه در جلو کاروان می‌رود. نام پدر افراسیاب و نام دیگر شیده پسر افراسیاب
پارسی، یوزپلنگ، یکی از سال‌های دوازده گانه ترکی		
پارلا (دختر)	Parla	
پارلار (دختر)	Parlar	پیوان (پسر)
همیشه درخشان، درخشان		نام سپهسالار و وزیر افراسیاب
پارلاق (پسر)	Parlaq	پیغو (پسر)
براق، نورانی، شفاف، درخشان		نام جانوریست شکاری، شبیه به باز، اما از باز کوچکتر که گنجشک و امثال آن را بستان صید کنند و نیز نام پادشاهیست معروف که سلجوق از جانب او به حکومت خوارزم منصوب بود.
پاشا (پسر)	Paşa	پیلسم (پسر)
فرمانده، رئیس، ژنرال، عاقل، دانا		
پالاز (دختر)	Palaz	پینار (دختر)
۱ - چاق، فربه ۲ - جوجه پرندگانی مثل غاز، اردک، کبوتر ۳ - گلیم		
پتک (دختر)	Pətək	
کندوی عسل		
پشتک (پسر)	Pəşəng	چشمه

«ت»

تاپدیق (پسر)	Tapdıq	غیرترک، غیرترکی که ذلیل و زیردست ترک باشد.
۱ - پیدا شده، هر چیز کشف شده ۲ - یافتیم، پیدا کردیم ۳ - نام قهرمان یکی از داستان‌های آذربایجان است ۴ - از نام‌های قدیم ترکی است		
تار (پسر)	Tara	تارخان (پسر)
۱ - جستجو، کاوش ۲ - ستاره، کوكب		
تاتار (پسر)	Tatar	ترخان
۱ - شلاق ۲ - می‌چشد ۳ - قاصد، برید ۴ - مرد غیرترک ۵ - قومی ترک		
تبار که در تاتارستان، نواحی آستاراخان و کریمه و شرق دریای خزر زندگی می‌کنند ۶ - نام پسرانجه‌خان پسر کیوک‌خان است.		
تاتلی (دختر)	Tatlı	تارولان (دختر)
شیرین، بامزه		
تاتلی‌سس (دختر)	Tatlısəs	تارولان (دختر)
کسی که صدای خوب و دلنشینی دارد		
تاجیک	Tacık	تارولان (دختر)
۱ - زراعت، کاشت، مزرعه ۲ - رودخانه‌ای که به شنزار یا دریاچه		

Talgum	تالغوم	می‌ریزد ۳ - نام رودخانه‌ای است در آسیای میانه ۴ - نام منطقه‌ای است ترک‌نشین بین گیلان و آذربایجان، طارم
Tam	تام	تاش تیمور (پسر) Tašteymur
	نگاه داشتن آهن در آتش به حدی که سرخ شود. آتش فروزان، آتش سرکش و شعله قوی	طاش تیمور، سنگ و آهن، مثل سنگ و آهن محکم و قوی
Tamga	تامغا	تاغ (پسر) Tag
	← تمغا	۱ - کوه ۲ - نام درختیست که آتش هیزم آن دیر بماند و آن را به عربی غضا خوانند ۳ نام پسر اوغوزخان
Tansev	تانسو (دختر)	Talaz (دختر)
	شیفته فجر، عاشق شفق، دوستدار سپیده دمان	۱ - دریای خروشان و مواج ۲ - گردباد
Tansu	تانسو (دختر)	Talaş (پسر)
	زیبا، کمیاب، غریب، نادره، حیرت‌انگیز	تالاش (پسر)
Tansuq	تانسوق (دختر)	
	← تانسو	تلاش، سعی، کوشش
Tansoy	تانسوی (پسر)	Talan (پسر)
	بچه‌ای که در فجر صبح به دنیا آمده، از نسل و تبار سپیده‌دمان	یغما، غارت، چپاول، تاراج
Tanış	تانیش (پسر)	Talay (دختر)
	آشنا، فامیل	اقیانوس
Tavar	تاوار (پسر)	Talga (دختر)
		← دالغا

Telman	تئلمان (پسر)	بزرگ، عظیم
	زیانشناس، ادیب	تایسیز Taysız
Tellm	تئلیم (پسر)	بی‌همتا، بی‌نظیر
	کامل، بی‌نقص، جاوید، بزرگ	تایسیز آی (دختر) Taysızay
Tellmxan	تئلیم‌خان (پسر)	ماه بی‌همتا، ماه زیبای بی‌نظیر
	خان بزرگ، خان جاوید، خان کامل و بی‌نقص	تایسیز گول (دختر) Tysızgül
TemuçIn	تئموجین (پسر)	تایفور (پسر) Tayfur
	← تموجین	نام پرنده‌ای است مجازاً سریع، تند و تیز
Teymur	تئیمور (پسر)	تایلان (دختر) Taylan
	آهن، تیمور	بلندقد
Teymurtaş	تئیمور تاش (پسر)	تایلان آی (دختر) Taylanay
	سنگ آهن، مثل آهن و سنگ سخت و محکم	ماهروی بلندقد
Terxan	تورخان (پسر)	تایلان گول (دختر) Taylangül
	۱ - کسی را گویند که از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مسلم باشد و آنچه را در جنگ از غنایم به دست افتد بر وی مقرر دارند و بدون رخصت به بارگاه پادشاه درآید و تا نه گناه از او صادر نشود پرسش ننمایند. ۲ - نام زیبا دارد.	زیبای بلندقد
		تایماز (پسر) Taymaz
		استوار، پابرجا
		تئللی (دختر) Tellİ
		گیسودار، دختری که گیسوی بلند و زیبا دارد.

Təkeş	تککش (پسر)	طایفه‌ایست از اعظم اولوس جغتای
	← تکش	که در ولایت ماوراءالنهر و خراسانند
Təksən	تک‌سن (دختر)	۳ - اسم ابونصر فارابی، دانشمند
	بی‌نظیر هستی، بی‌مانند هستی	فیلسوف و موسیقیدان بزرگ ترک که
Təkəş	تککش (پسر)	لقب معلم ثانی به او داده‌اند.
Tork	تورک (پسر)	تورک (پسر)
	علاءالدین، پادشاه پنجم از سلسل	← تورک
	خوارزمی، پسر ایل ارسلان - بی‌همتا،	
	بی‌نظیر	Tərkan (دختر)
Təkgül	تک‌گول (دختر)	ملکه، شهبانو، لقب زنان ارجمند ترک
	گل بی‌مانند و بی‌نظیر	Tərīan
Təklîş	تکیش (دختر)	مرغ شکاری بزرگ و نیرومند که در
	آخری، پایان هر چیز	شعر و ترانه سمبل زیبایی و یا قدرت
Təklīn	تکین	است.
	شاهزاده	Togtəklīn (پسر)
Təlac	تلاج (دختر)	مؤسس سلسله اتابکان دمشق که از
	چشم بزرگ شهلا را گویند.	سرداران بزرگ اسلام در جنگ‌های
Təlaş	تلاش (پسر)	صلیبی بود.
	تلاش، سعی، کوشش	Təkalp (پسر)
Təllim	تلیم (پسر)	دلاور و پهلوان ترک و بی‌نظیر
	فراوان و بسیار	Təkay (دختر)
Təmɾən	تمرون (پسر)	ماه تک، زیباروی بی‌همتا

	پیکان تیر		فارسی چرخ و به عربی صقر گویند در
TəmuçIn	تموچین (پسر)		ترکی اوتلکو (Ötəlkü) نیز می‌گویند.
	نام چنگیزخان مغول	Toğay	توغای (پسر)
Toxtamış	توختامیش (پسر)		پیچ و خمی است که در ممر
	توختامیش		رودخانه‌ها باشد.
Toran	توران (دختر)	Toğra	توغرا (پسر)
	صبح زود، پگاه		مهر و نشان مخصوص پادشاه، طغرا
Torğay- Torəğay	تورغای (پسر)	Toğrol	توغرول (پسر)
	پرنده‌ای است از گنجشک بزرگتر که		طغرل، پرنده‌ای شکاری - نام چند تن
	در فارسی شانه پسر و در عربی هدهد		از سلاطین ترک و مغول
	گویند و نیز نام پدر امیر تیمور کورکان	Toqtamış	توختامیش (پسر)
	باشد.		آرام گرفته، آرام یافته، فرو نشسته،
Torna	تورنا (دختر)		آسوده خیال - نام یکی از خوانسین
	درنا، کلنگ		(پادشاه) خوارزم است که معاصر
Toros	توروس (پسر)		امیر تیمور بود و با او مخالفت کرد و
	نام رشته کوهی در ترکیه		مکرر میان ایشان جنگ واقع شده،
Tosən	توسن (پسر)		آخر به قتل رسید و نیز نام طایفه‌ای
	۱ - سرکش و چموش ۲ - مرکب ۳ -		است از ترکمان.
	شخص راحت پروده و نعمت پرورده	Toqran	توقران (پسر)
Togan	توغان (پسر)		نام پادشاه قلمان است.
	پرنده‌ای است شکاری که آن را به	Tolunay	تولون‌آی (دختر)

بدر کامل	تومروس (دختر)	Tomrus	او یغور	نوبر - نام یکی از شهرهای ترکان
نام ملکه ماساژت‌ها	تورقود (پسر)	Turqud	تورقود (پسر)	
توراغای	Tu(o)ragay		← تورغوت	
پرنده‌ای است از گنجشک بزرگتر که آن را به فارسی شانه به سر و به عربی هدهد گویند و آن را با طای حطی نیز نویسند و نیز نام پدر امیر تیمور گورکان باشد.	تورنا (دختر)	Turna	تورنا (دختر)	
آن را به فارسی شانه به سر و به عربی هدهد گویند و آن را با طای حطی نیز نویسند و نیز نام پدر امیر تیمور گورکان باشد.	تورناگوز (دختر)	Turnagöz	تورناگوز (دختر)	
تورال (پسر)	Tural		دارای چشمانی سبز روشن و براق	
جاوید، همیشه زنده ۲ - پهلوان، قهرمان ۳ - یکی از قهرمانان داستان دده قورقوت	توفان (پسر)	Tufan	توفان (پسر)	
توران (دختر)	Turan		باد سخت که باران نداشته باشد.	
۱ - توران، موطن ترکان ۲ - پایا، ماندگار	تولی (پسر)	Tulı	تولی (پسر)	
تورغوت (پسر)	Turğut		به لغت مغولی آیینه بود و نیز نام پسر کوچک چنگیزخان است که پدر هولاکو باشد که خوانین چنگیزی در ایران سلطنت از نسل اویند.	
نام طایفه‌ای است از اتراک	تومروس (دختر)	Tumrus	تومروس (دختر)	
تورغود (پسر)	Turğud		نام ملکه ماساژت‌ها	
← تورغوت	تورکان (دختر)	Türkan	تورکان (دختر)	
تورفان (دختر)	Turfan		ترکان، از اسامی قدیم ترک - کسی که	

خون ترک در رگ‌هایش جاریست.	تورکان خاتون		جنگ کرده بر او غالب آمد و چون داماد امیرحسین والی بلخ بوده به آن جهت به گورکان ملقب و مشهور شد و سلاطین هندوستان از نسل اویند (سنگلاخ)	
ترکان خاتون - خاتونی که خون ترک در رگ‌هایش جاریست - نام همسر تکش و مادر سلطان محمد خوارزمشاه	تورکان خاتون (دختر)	Türkanxatun	تورکان خاتون (دختر)	
تورک آی (دختر)	Türkay		تیموریالیغ (پسر) Tımuryalıg	
۱ - ماه ترک ۲ - ترک زیبا مثل ماه	تورک آی (دختر)	Türkay	لقب پدر سلجوق است که اتراک دست او را به سبب شیخ کمانی به این لقب نامیدند.	
تیرم (دختر)	Tirəm		تینگو (دختر) Tīngu	
خاتون بزرگ	تیموچین (پسر)	Timuçın	مکت و آسایش	
← تموچین	تیمور (پسر)	Timur	تینکتاش (پسر) Tīnktaş	
تیمور، آهن و نیز پادشاهی است معروف که توران و هند و ایران را مسخر کرده و با ایلدیریم و با یزیدخان	تیمور (پسر)	Timur	کفو و همتا	
	تینگیز (پسر)	Tīngiz	تینگیز (پسر)	
	تینگیز (پسر)	Tīngiz	دریا را گویند و نیز نام پسر پنجم اوغوز خان بن قراخان بن مغول خان است که هشتم خانان مغول بوده.	

«ج»

Car	چار (دختر)	نمی‌شود، کسی که سهو و اشتباه نمی‌کند.
Ceyran	جنیران (دختر)	۱ - ندا، آواز ۲ - اسم طایفه‌ایست از لژگه که در کوهستان‌های حوالی گنجه سکنی دارند.
Caralp	چارآلپ (پسر)	آهو، مظهر و سمبل زیبایی، جیران
Ceyran Baxışlı	جنیران باخیشلی (دختر)	چارآلپ (پسر)
Caray	چارآی (دختر)	قهرمانی از ایل چار
Ceyran Gözlü	جنیران گوزلو (دختر)	آهونظر
Cala	جالا (دختر)	ماه ایل چار
Cavruk	جاوروک	به مغولی منگوله باشد که مغولان بر سر کلاه دوزند.
Ceylan	جنیلان (دختر)	آهوچشم، دارای چشمانی قشنگ و درشت
Cavun	جاوون	جیران، آهو
Cerka	جرکا	جرکا
Caymaz	جایماز (پسر)	جرکه
Cergə	جرگه	جرکه
		ردیف، دسته، گروه، صف، قطار، رده،

Cədən	چون (دختر)	جولدو (دختر)	Coldu
Cəre	جره (پسر)	جایزه	Colka
Cəren	جرهن (دختر)	جولکا	Cugātay
Cəlasun	جلاسون (پسر)	جوغاتای (پسر)	Cölgə
Cəlayer	جلایو (پسر)	چنگیزخان - نام اصلی زرینه‌رود	Cücük
Coşar	جوشار (پسر)	چولکا	Cüyür
Coşgun	جوشگون (پسر)	جوجوک (دختر)	Cida
Coşqun	جوشقون (پسر)	شیرین	
Colpan	چولپان (دختر)	جویور	
	نام ستاره‌ای است که کاروان کش و شعری گویند.	گوزن - بچه آهو	
		جیدا	
		نیزه	
		جیران	
		آهو، غزال، نام سوغلی ناصرالدین شاه	
		نام مادر آغامحمدخان قاجار	
		جیسگین (دختر)	

رطوبتی باشد که از شدت سرما بر روی درختان منجمد شود.	تاجدار طبق داستان‌های ترکمن‌ها نام	پدر بزرگ کوراوغلو
جیغه (دختر)	Cığa	جیلاسون (پسر)
پر، مجازاً پری که سلاطین بر سر زنند.	← جیلا سین	Cılasun
جیبین (پسر)	Cıyın	جیلا سین (پسر)
عسگر، لشگر	قهرمان، دلاور، شجاع، دلیر	Cılasın
جیغا (دختر)	Cıga	جیغا (دختر)
پر، مجازاً پری که سلاطین بر سر زنند.	ناب، خالص	Cılgā
جیغاتای (پسر)	Cıgātay	جیغلی (دختر)
← جوغاتای	ناب، خالص	Cılgı
جیغالی (پسر)	Cıgālı	

«چ»

چابک (پسر)	çabok	چاتال (پسر)
← چنویک	محل وصل (ترکمنی)	çatal
چابوق (پسر)	çabuq	چاتماقاش (دختر)
چابک، سریع، زرنگ، چالاک	کسی که ابروانش به هم پیوسته	çatmaqaş
چاپار (پسر)	çapar	چاغاتای (پسر)
قاصد، پیک، نامه‌بر	پهلوان جوانمرد، نام پسر دوم	çagātay

چنگیزخان	۱ - تلاش، چالش، مبارزه ۲ - تلاش	
چاغان	çagan	کن، سعی و کوشش کن.
۱ - عید، بایرام ۲ - سفید (مغولی)	چاوش (پسر)	çavoş
چاغری (پسر)	çağrı	← چاوش
۱ - دعوت، ندا، پیام ۲ - شاهین ۳ -	چاووش (پسر)	çavuş
نام برادر طغرل مؤسس سلجوقیان در	چاوش، منصب نظامی در ارتش خاقان	
فارسی به صورت چغری هم	- چویدار را نامند که عبارت از یساول و ایشیک آغاسی باشد. کسی که پیشاپیش قافله رفته و بلدی نموده و حرکت و نزول ایشان را اخبار کرده باشد و آن را در عربی قاید خوانند.	
چاغلار	çağlar	جوشان، خروشان (چشمه، رودخانه)
چاغمان (پسر)	çağman	چاغمان (پسر)
معاصر، انسان عصر و زمانه	در ترکی قبقاق: افسری که در جلو کبکبه پادشاهان راه افتاده و مردم را به ادای احترام فرا می‌خوانده، در ترکیه به معنای رتبه‌ای نظامی معادل «استوار» می‌باشد.	
چاگیرگوزلو (دختر)	çağırgözlü	چاوغا (دختر)
چشم آبی	چاقان (پسر)	çaqan
چاقان (پسر)	چشم آبی	
چاقیرگوزلو (دختر)	çaqırgözlü	چاوغا (دختر)
چشم آبی	توفان باد و باران (ترکمنی)	çavğa
چالاک (پسر)	çalak	چایلاق
← چنویک	۱ - بستر و اطراف رودخانه ۲ - نوعی	
چالیش (پسر)	çalış	پرنده شکاری به اندازه ماکیان، قوش

چاییر (دختر)	çayır	چلیک (پسر)	çəllik
مرغ، چمن		فولاد، پولاد	
چاییرگول (دختر)	çayırğul	چنگیز (پسر)	çəngiz
گل مرغزار، گل چمنزار		۱ - دریا - ۲ - قوی، محکم - ۳ - لقب	
چنویک (پسر)	çevik	تموچین سرسلسله شاهان مغول در	
چابک، چالاک، زرنگ، جست و		قرن ششم هجری که در زمان	
چالاک، فرزند، جلد. این کلمه به صورت		سلطان محمد خوارزمشاه به ایران	
چابک و چالاک وارد زبان فارسی		حمله کرد.	
شده.		چوبان (پسر)	ço(u)ban
چنگل	çegel	۱ - صاحب منصب، بوروکرات	
ناحیه‌ای است در قرقیزستان در فارسی		کوچک، کدخدا - ۲ - چوپان	
چکل نویسنده.		چولپان (دختر)	çolpan
چغری (پسر)	çəgrī	ستاره ونوس، ناهید، زهره	
← چاغری		چووش (پسر)	çovuş
چکل	çegel	← چاوش	
← چنگل		چولبان (دختر)	çulban
چلنگ (دختر)	çələng	ستاره ونوس، ناهید، زهره	
تاج گل، حلقه گل، دسته گل		چیچک (دختر)	çiçək
چلنگ آی (دختر)	çələng ay	شکوفه، گل، غنچه	
دختر زیبا و ماهری که تاجی از گل بر		چیسک	çisək
سر دارد.		← چیکسین	

چیسکین	çiskin	۱ - صبر، تحمل، بردباری - ۲ - ثبات،	
باران ریز در هوای مه آلود، هوای		قرار	
بارانی، مه آلود بارانی، نم‌نمی		چیداملی (پسر)	çi(i)dmli(i)
چیم (دختر)	çim	صبور، متحمل	
۱ - خالص، ناب، سره، بی‌آمیغ - ۲ -		چیغ (پسر)	çi(i)g
چمن - ۳ - سر تا پا، بکلی		بهمن، توده برف که از بالای کوه به	
چیم آی (چیمای) (دختر)	çimay	پسایین می غلطد و بزرگ و حجیم	
سر تا پا ماه، ماه خالص، ماه ناب، زیبای		می شود.	
به تمام معنا		چیگ (دختر)	çig
چیمگول (دختر)	çimgül	شینم، ژاله	
سر تا پا گل، گل خالص، گل ناب،		چینگیز (پسر)	çingiz
زیبای به تمام معنا		← چنگیز	
چیدام (پسر)	çi(i)dam		

«خ»

Xatun	خاتون (دختر)	Xallı	خاللی (دختر)
	خاتون، بانوی بزرگ و زنان اکابر را گویند.		← خاللو
Xanāga	خان آغا (پسر)	Xatın	خان بزرگ، خان بزرگوار
Xatın	خاتین (دختر)	Xanalp	خان آلپ (پسر)
	خاتون، عنوان خانم‌های عالی‌نسب، زن اصیل و بزرگ‌منش		خان دلاور و پهلوان
Xasay	خاسای (پسر)	Xanbacı	خان باجی (دختر)
	نامی است برای مردان، بعضی‌ها ریشه این کلمه را خاص یا خاصه عربی می‌دانند.		خواهر بزرگ
Xagan	خاقان (پسر)	Xanbala	خان بالا (پسر)
	خاقان، شاهنشان، قآن، ملک‌الملوک، خان خانان، شاه شاهان، لقب شاهان		خان کوچک
	چین و ترک و مغول و تبت	Xanbəgə	خان بگه (دختر)
			خانم بزرگوار و غنی
Xallu	خاللو (دختر)	Xanbİkə	خان بیکه (دختر)
	در ناز و نعمت بزرگ شده، در وفور		خانم بزرگوار و غنی
	نعمت پرورش یافته	Xanbəy	خان بی (پسر)
			خان بزرگوار و ثروتمند
		Xanbİbİ	خان بی بی (دختر)

Xanım	خانم بزرگوار و محترمه	Xanbəyə	خان بیه (دختر)
			خوانم‌منش
Xanımbala	خانیم بالا (دختر)		خانم بزرگوار و ثروتمند، و نیز نام دختر خورشیدبانو ناتوان شاعره
	بانوی کوچک، خانم کوچک		پراوازه آذربایجان که خود نیز شاعره بود.
Xanımqız	خانیم قیز (دختر)	Xantə(o)rkan	خان ترکان (دختر)
	دخترخانم، دختر بزرگوار، نام همسر		شهبانوی بزرگ، ملکه بزرگ، نام دختر
	امیرخان سردار حاکم خوی		براق حاجب سرسلسله ترکان قراختایی
Xanımgül	خانیم گول (دختر)		کرمان
	خانم گل، خانم زیبا همچو گل		خانم (دختر)
Xəzan	خزان (دختر)	Xanom	خانم (دختر)
	اهل و عیال (سنگلاخ)		← خانیم
Xəzər	خزرد (دختر)	Xanoğlan	خان اوغلان (پسر)
	نام قومی ترک تبار که در اطراف دریای خزر حکومت می‌کردند و بزرگترین و قوی‌ترین حکومت زمان خود بودند این قوم قبلاً دردین شمن یا شامان بودند و بعداً دین یهودی را اختیار کردند و به گفته بعضی محققان اکثر قریب به اتفاق یهودیان امروزی همان خزران هستند. نام دریای خزر نیز از نام ایشان اقتباس شده است.		پسر بزرگ‌منش و خان سیرت
		Xanış	خانیش (دختر)
			شاهزاده خانم، نام یکی از دختران شاه اسماعیل
		Xanıım	خانیم (دختر)
			خانم، مؤنث خان زن یا دختر بزرگوار و حاکم
		Xanımbacı	خانیم باجی (دختر)

بعضی از محققان خزر را همان گزر (گردش‌کننده) می‌دانند و بعضی دیگر «کاس ار» یعنی مرد کاسی که قومی بودند ترک تبار، می‌دانند.

Xəlcə (دختر) خلقه

Xələc به لغت قلماقی به معنی هدیه و پیشکش باشد.

Xəncə (دختر) خنجه

شاخچه نازک بود که از درخت روید.

Xırda xanım (دختر) خیرد خانیم

خانم کوچک

خلج طایفه‌ای است از اتراک که با لهجه مستقلی از زبان ترکی سخن می‌گویند و از طوایف بسیار قدیمی ترک هستند بیشتر در استان مرکزی زندگی می‌کنند «رادلف» لهجه آنان را قدیمی‌ترین لهجه ترکی می‌داند. بعضی از محققان

«د»

Dadaş (پسر) داداش مثل کوه، شاهزاده کوه مانند، شاهزاده

برادر، برادر بزرگ، داداش بزرگ و باهویت و استوار

Dadlı (دختر) دادلی داغمان (دختر) Dagman

خوشمزه، بامزه، شیرین مثل کوه، کوه مانند، بزرگ و استوار و

داش تئیمور (پسر) Daşteymur باجلال و جبروت

« داش دمیر» Dalğa (دختر) دالغا

داش دمیر (پسر) Daşdəmİr موج

سنگ آهن، همچو سنگ و آهن سخت Dalğan (دختر) دالغان

و محکم، تاش تیمور موج

داشقین (پسر) Daşqın دالغین (پسر) Dalğın

لبریز، جوشان و خروشان متفکر، زیاد فکرکننده

داغ (پسر) Dağ داملا (دختر) Damla

کوه، نام پسر اوغوزخان قطره

داغ تک (پسر) Dağtək دان (دختر) Dan

مثل کوه، کوه مانند، بزرگ و باهویت و ۱ - شفق، فجر، سپیده‌دمان ۲ - آسمان

استوار دانسئو (دختر) Dansev

داغ تکین (پسر) Dağtəkin کسی که طلوع فجر را دوست دارد.

دوستدار سپیده‌دمان	دمیرآی	Dəml̥ray
دانسوی (پسر)	Dansoy	مه پیکری که همچون آهن سرسخت و محکم است.
از نسل و تبار سپیده‌دمان		
دانیل (پسر)	Danyel	دمیرائل (پسر)
نسیم سحرگاهی، نسیم خنک		از ایل آهن، از تبار سرسختان و استواران
صبحگاهی		
دایاق (پسر)	Dayaq	دمیرال (پسر)
پشتیبان، حامی، تکیه‌گاه		دست آهنین، آهن پنجه، دارای دستی توانا و قدرتمند همچون آهن
دایان (پسر)	Dayan	دنیز (دختر)
استوار و مقاوم باش، بایست		Dənİz
دایانج (پسر)	Dayanc	دریا
پشتیبان، تکیه‌گاه، مقاومت		دنیزخان (پسر)
دنقتاش (پسر)	Denqtaş	نام یکی از پسران اوغوزخان
کفو، همتا		دنیزقیزی (دختر)
دنیز (دختر)	Denİz	پری دریایی
دریا		دورا (دختر)
دمیر (پسر)	Dəml̥r	قله کوه، سپر، جان‌پناه
تیمور، آهن		دوغدو (دختر)
دمیرآلپ (پسر)	Dəml̥ralp	۱ - زایید ۲ - متولد شد، به دنیا آمد
قهرمان و بهادری مثل آهن مقاوم و سرسخت		۳ - نام مادر اشوزرتشت پیامبر بزرگ آذربایجان

دولغون (پسر)	Dolġ(q)un	احساس
توپر		دۈنمز (پسر)
دولغون‌آی (دختر)	Dolġ(q)unay	ثابت‌قدم، کسی که از عهد و پیمان‌ش ماه پر، بدر
دوردو (پسر)	Durdu	دوزگون (پسر)
زنده ماند، پابرجا ماند، جاوید ماند		صدیق، راست، درستکار
دورسون (پسر)	Dursun	دومرول (پسر)
برای همیشه زنده و جاوید بماند		نام یکی از قهرمانان داستان دده
دورمان (پسر)	Durman	قورقوت
مقاوم		دوزائل
دورموش (پسر)	Durmuş	از ایل صدیقان و راستان
ایستاده، پابرجا، زنده، جاوید		دوزال
دورنا (دختر)	Durna	درستکار
درنا، کلنگ، حواصیل		دیوسه (پسر)
دورناگوز (دختر)	Durnagöz	نام یکی از قهرمانان داستان دده
دارای چشم‌های سبز روشن و براق		قورقوت
دومان (پسر)	Duman	دیریک (پسر)
۱ - مه ۲ - غم و اندوه، غصه		۱ - زنده ۲ - حیات
دویار (دختر)	Duyar	دیریم (دختر)
حساس		حیات، زندگی
دویغو (دختر)	Duyġ(q)u	دیک آلپ (پسر)
		Dİkalp

دیک او (پسر)	Dikər	خوش صحبت	قهرمان و بهادر قدبرافراشته و سرفراز
دیک آلپ		دیلماج (پسر)	Dilmac
دیکمن (پسر)	Dikmən	زبان‌شناس، دیلماج	
بلندترین نقطه کوه، قله		دیلمانج (پسر)	Dilmanc
دیلک (دختر)	Dilək	مترجم	
آرزو، تمنا، خواهش		دیلمن (پسر)	Dilmən
دیلگه (دختر)	Dilgə	زبان‌شناس، زبان‌دان	

«س»

سایبو (پسر)	Sabır	ساری (پسر)	Sarı
قومی ترک تبار که نام سیبیه مأخوذ از		زرد	
نام ایشان می‌باشد.		ساری آسلان (پسر)	Sarıaslan
ساجلی (دختر)	Sağı	شیرزرد، عنوانی که صفویه به بعضی	
گیسودار، گیسوبلند		از امرا می‌دادند.	
سارا (دختر)	Sara	ساری قتل (دختر)	Sarıtel
۱ - تدبیر، چاره ۲ - خالص، تاب،		موظایی، موبور	
بدون غل و غش ۳ - نام همسر		ساری چیچک (دختر)	Sarıççek
حضرت ابراهیم.		گل زرد، شکوفه زرد، غنچه زرد	
سارای (دختر)	Saray	ساری خان (پسر)	Sarıxan
ماه زرد - سرای پادشاهی		خان زرد	
سارغین	Sargın	ساری شین (دختر)	Sarışın
جذاب		متایل به زرد، زرد وش	
سارگول (دختر)	Sargül	ساریمتول (دختر)	Sarımtul
گل زرد		← ساری شین	
سارگون (دختر)	Sargün	ساری قاپلان (پسر)	Sarıqaplan
آفتاب زرد		پلنگ زرد	

Sarın	سارین (دختر)	سالیور (پسر)	Salır
	ترانه	مردافکن، پهلوان قوی (ترکمنی)	
Sağər	ساغر	ساناز (دختر)	Sanaz
	سالم و تندرست	کم نظیر، نادره، کسی که مثل و مانند او کم پیدا می‌شود.	
Salar	سالار (پسر)	سانال	Sanal
	۱ - نام ایلی است ترک تبار ۲ - بر زمین زننده رقیب	مشهور، نامی - مشهورشو، شأن و شهرتی پیداکن.	
Salan	سالان (پسر)	سان آلپ (پسر)	Sanalp
	بانی، بنیانگذار (ترکمنی)	معروف و مشهور به پهلوانی و دلاوری	
Saltuq	سالتوق (پسر)	سانای (دختر)	Sanay
	نام ایلی است از ترکان	مهنام، مشهور به زیبایی	
Saltuqalp	سالتوق آلپ (پسر)	سانر (سان ار) (پسر)	Sanər
	بهادر و پهلوانی از ایل سالتوق - نام فرمانده ارطغرل	مشهور به جوانمردی	
Salğur	سالغور (پسر)	سانسبز	Sansız
	نام ایلی است از ترکان	بی همتا، بی نظیر، یگانه	
Sulqur	سالقور (پسر)	سانگول (دختر)	Sangül
	نام ایلی است از ترکان	گلنام، مشهور به زیبایی	
Salur	سالور (پسر)	سانگون	Sangün
	نام ایلی است از ترکان اوغوز و نیز نام یکی از پهلوانان بزرگ اوغوزان	خورنام، آفتاب نام، مشهور به زیبایی	

	- مثل خورشید عالمگیر و عالم تاب	فجر صاف، سپیده دمان یکرنگ، دختر	
Sav	ساو (دختر)	ساده و بی‌ریایی که همچون شفق الهام، وحی	
Sava	ساوا	سایا گول (دختر)	Sayagül
	۱ - مزده، خبرخوش، بشارت ۲ - نام شهری است که انارش مشهور است.	گل یک‌رنگ و بی‌ریا، دختری که همچون گل زیبا و ساده و بی‌غل و غش است.	
Savalan	ساوالان (پسر)	سایان (پسر)	Sayan
	۱ - وحی گیرنده ۲ - میدان وحی ۳ - نام کوه مقدس و مشهوری است در آذربایجان، در این کوه به چند پیامبر از جمله اشوزرتشت وحی نازل شده.	احترام گذارنده	
	این کوه هنوز هم در نظر کسانی که در دامنه‌های آن زندگی می‌کنند مقدس است و به همین دلیل به این کوه قسم می‌خورند و عزیزش می‌دارند. در فارسی سبلان می‌نویسند.	سایخان (پسر)	Sayxan
		سایدام (دختر)	Saydam
		سایدام آی (دختر)	Saydamay
		سایدام گون (دختر)	Saydamgün
Saya	سایا (دختر)	سایلاو (دختر)	Saylav
	یک‌رنگ و بی‌ریا، صاف، ساده	برگزیده، منتخب، گلچین شده	
Sayatan	سایاتان (دختر)	ساییم (پسر)	Sayım
	سایادان	محترم، عزیز	
Sayadan	سایادان (دختر)		

Süycİ	سوئجی (دختر)	نام یکی از قهرمانان داستان
	شیرین	دده قورقوت
Səhənd	سهند (پسر)	سومئو (پسر)
	کوه سهند	سومر، نام قومی ترک تبار که اولین
Sİbəl	سیبل (دختر)	تمدن را در بین‌النهرین باستان بنیان
	قطره بارانی که هنوز بر زمین نرسیده -	نهادند.
	سنبل گندم	سؤزمەن (پسر)
Sıgmaz	سیغماز (پسر)	ناطق
	جا نمی‌گیرد، نمی‌گنجد	سؤنمەز (پسر)
Sılap	سیلاپ (پسر)	خاموش نشدنی، همیشه فروزان
	محترم (ترکمنی)	سؤنمەزآی (دختر)
Sıldırım	سیلدیریم (پسر)	ماه همیشه روشن
	صخره، پرتگاه، سراسیمه تند	سورمه‌لی (دختر)
Sına	سینا (پسر)	سرمه کشیده - دارای چشمانی زیبا
	بیازما، امتحان کن	سؤره (دختر)
		زمان

«ش»

Şadbanu	شادبانو (دختر)	غلام شاه، شاهقلی
Şaduruq	شاداوروق (پسر)	همسر شاه، ملکه، شاهبانو (شاد در
		ترکی به معنی شاه است و احتمالاً از
Şaman	شامان (پسر)	زبان‌های ایرانی وارد ترکی شده)
	شمن - جادوگر، ساحر	شادیگم (دختر)
Şamxal	شامخال	Şadbeygom
	حاکم، والی، خان	← شاه بییم
Şamlu	شاملو (پسر)	Şadbəyİm
	نام قبیله‌ای از ترکان قزلباش	شاد بییم (دختر)
Şanlı	شانلی (دختر)	Şadtəkİn
	مشهور، افتخارآمیز (احتمالاً از شان	شاه بیگم، پادشاه غنی، ملکه
	عربی گرفته شده)	مثل شاه - شاه بن شاه - شاهزاده‌ای که
Şay	شای (پسر)	خود شاه است.
	صاحب مکتب و غنا و کار سودمند و	شادخاتون (دختر)
	بامنفعت	Şadxatun
Şeyba	شئبیا	Şadxanım
	تیرباران	ملکه، همسر شاه، خانم شاه، شاه
		شادخانیم (دختر)
		بانوی بانوان، شاه، ملکه، همسر شاه،
		بانوی مختار از سوی دیگر بانوان
		شادقولو (ی) (پسر)
		Şadqulu(I)

شیبیان (پسر)	Şeyban	مرد خوشبخت
۱ - فرقه تاجیک را نامند ۲ - خان مغول، مؤسس خاندان شیبانی	Şentürk	شن تورک (دختر)
شیبیه	Şeybo	ترک شاد و خوشبخت
تیرانداز	Şenqal	شنقال (دختر)
شمن (پسر)	Şəmən	شاد و خوشحال بمان - با خوشحالی و خوشبختی زندگی کن
جادوگر، ساحر	Şəngül	شنگول (دختر)
شن (دختر)	Şən	۱ - از خاندان شاد ۲ - گل شاد
شاد، خوشحال	Şəngün	شنگون (دختر)
شنال (دختر)	Şənal	۱ - روز شادمانی ۲ - کسی که روزهای عمرش در خوشی و خوشحالی می‌گذرد.
کسی که با افراد شاد دوستی می‌کند، کسی که به شادمانی روزگار می‌گذراند.	Şəngil	شنگیل (دختر)
شن آلپ (پسر)	Şənalp	از خاندان شاد
پهلوان شاد و خوشحال	Şənlük	شنلیک (دختر)
شن آنا (دختر)	Şənana	شادمانی و سرور
مادر شاد	Şənüz	شن اوژ (دختر)
شن آی (دختر)	Şənay	شادروی
۱ - ماه شادمانی ۲ - ماهی که اولین فرزند خانواده به دنیا آمده است.	Şənyaz	شن یاز (دختر)
شن ار (پسر)	Şənər	بهار شادی، بهار شاد
	Şonqar	شونقار (پسر)

پرنده‌ای است شکاری از جنس چرغ	Şük	شوک (دختر)
که بسیار زننده می‌باشد، سونقور، سنقر، شاهین	Şükür	شوکور (پسر)
شودرون (دختر)	Şudrun	شوکور (پسر)
ترشح و شبنم و قطرات ریز باران که آن را به عربی رش گویند.	Şudurğu	شودورغو (پسر)
چتر را گویند و آن سایبانست که در آفتاب بر سر سلاطین نگهدارند.	Şiba	شیبا (دختر)
نام سازی است که آن را عود گویند و نیز نام پادشاه تنگقوت است که معاصر چنگیزخان بوده.	Şibə	شیبه (دختر)
چنگیزخان بوده.	Şidurğu	شیدورغو
شولان	Şulan	شیدورغو
نام مراسم بارعام و مهمانی خوانین (مغولی)	Şilan	شیلان
شومال	Şumal	سفره طعام - سباط السلاطین و امراء و طعام عام را گویند
۱ - صاف، درست ۲ - قدبلند، خوش هیكل، ۳ - شاخه یا ریشه‌ای که تازه سبز شده باشد.	Şin	شین (دختر)
شولن	Şölən	۱ - طرب و طربناک ۲ - معمور و آباد ۳ - لون و فام، رنگ

«غ»

غا پلان (پسر)	Ġaplan	توپ دهن فراخ ۴ - نام مملکتی است
پلنگ (ترکمنی)		از مسالک روس ۶ - نام پادشاهی
غاتانج (دختر)	Ġatanc	است معروف از سلسله مغولیه که در
هدیه، پیشکش (ترکمنی)		بلاد ایران سلطنت کرده به شرف اسلام
غاتی (پسر)	Ġatı	مشرف شد و پادشاه سلاجقه روم در
سفت، محکم (ترکمنی)		عهد او انقراض یافت و او پسر
غاراکوز (دختر)	Ġaragöz	اورغون‌خان بن اباخان بن هلاکوخان
سیاه‌چشم، دارای چشمانی مشکی و		است و شنب‌غازان تبریز بنا و مدفن
زیبا (ترکمنی)		اوست (سنگلاخ)
غاراوول (پسر)	Ġaravul	غالجان
قراوول، نگهبان، دیدبان (ترکمنی)		نستوه، کوشا (ترکمنی)
غارلاواج (دختر)	Ġarlavaç	غالداو
پرستو، چلچله (ترکمنی)		نستوه، کوشا (ترکمنی)
غاز (دختر)	Ġaz	غاندیم
قاز، نام دختر افراسیاب		نوعی درخت خاردار (ترکمنی)
غازان (پسر)	Ġazan	غای
۱ - دیگ طبخی ۲ - رکاب پهن ۳ -		توفان (ترکمنی)

غایا (پسر)	Ġaya	مزدگانی (ترکمنی)
پرتگاه (ترکمنی)		غووشوت
غایی	Ġayı	نیل، وصال (ترکمنی)
قایی، طایفه‌ای از ترکمنان (ترکمنی)		غوووشدو
غو (دختر)	Ġu	نایل شد، واصل شد، رسید (ترکمنی)
قو (ترکمنی)		غیداق
غوت	Ġuġ	نام ولایتی است نزدیک به دشت
بخت، اقبال (ترکمنی)		قپچاق که تیرهای آنها سخت و راست
غوتلاق (دختر)	Ġutlaq	رو باشد.
مژده (ترکمنی)		غیلیچ (پسر)
غوتلوق (پسر)	Ġutluq	شمشیر (ترکمنی)

«ف»

فونگیز (دختر)	Ferəngĭz	بچهٔ کبک و تیهو و امثال آن را گویند.
← فیرنگیز	Fĭrəngĭz	فیرنگیز (دختر)
فونگیس (دختر)	Ferəngĭs	نام دختر افراسیاب پادشاه و پهلوان
← فیرنگیز		بزرگ توران زمین
فریک (دختر)	Fərĭk	فیرنگیس (دختر)
جوجه مرغ		← فیرنگیز
فروه (دختر)	Fərəh	

«ق»

قآن (پسر)	Qaan	قاراقال (پسر)	Qaratal
خاقان، شاه شاهان، شاهنشان، شاه		عقاب	
بزرگ		قاراتوغان (پسر)	Qaratogān
قاپلان (پسر)	Qaplan	شاهین سیاه، شاهین بزرگ	
پلنگ، قافلان		قاراقئل (دختر)	Qaratel
قاجار (پسر)	Qacar	مو سیاه، کسی که موهای پریشان (و سیاه) دارد.	
تیزتک، سریع دهنده و نیز نام ایلی			
است از ترکان که پادشاهان قاجار از آن ایلند.			
قاراآرسالان (پسر)	Qaraarsalan	قاراخان (پسر)	Qaraxan
شیر بزرگ و باهویت، شیر سیاه		۱ - هر یک از عوام الناس و رعایا را که بخودسری، سربرآورده جمعی را تابع خود سازد یا به خانی برسد	
قاراآسلان (پسر)	Qaraaslan	قراخان یا قراخان نامند. ۲ - نام یکی از سرداران بزرگ افراسیاب. ۳ - نام اسنّ اولاد مغول خان است و اغوزخان	
شیر بزرگ و ترسناک، شیر سیاه		پسر او بوده. ۴ - نام پادشاه هندی است که معاصر اسکندر بوده. ۵ - نام محلی است از محال مینک قشلاق.	
قارابوغاز (دختر)	Qarabogaz	بلبل و نیز نوعی گنجشک که زیر گلوی آن سیاه است و نیز موضعی است در سمت دشت قیچاق.	

قاراسونقور (پسر)	Qarasonqor	می‌نویسند.
شاهین بزرگ، شاهین سیاه، قره سنقر و نیز نام سلطان سنجر ملک‌شاه پادشاه خراسان است.		
قاراشین	Qaraşın	قارتال (پسر)
اسمر، سیاه‌گون		عقاب
قاراقاش (دختر)	Qaraqaş	قاز (دختر)
ابرو سیاه، کسی که ابروهای سیاه و پرپشتی دارد و نیز نام محلی است.		نام دختر افراسیاب
قاراقوش (پسر)	Qaraquş	قازان (پسر)
عقاب		یک نوع نوبی است دهن فراخ. ۲ - امر است از تحصیل کردن. ۳ - نام مملکتی است از ممالک روس. ۴ - نام پادشاهی است از سلسله‌ی چنگیز که در ایران سلطنت کرده و مدفنش در شنب‌غازان (شام‌قازان) تبریز می‌باشد و به غازان‌خان اشتهاور دارد. (سنگلاخ)
قاراقیز (دختر)	Qaraqız	قاشقا (پسر)
دختر بزرگ و مورد احترام، دختر سیاه‌وش		۱ - اسبی که در پیشانی علامت سفید دارد. ۲ - دلبر پیش جنگ. ۳ - آلتی است که از آهن ساخته و در روز جنگ بر پیشانی اسب بندند. ۴ - نام
قاراگوز (دختر)	Qaragöz	
سیاه چشم، کسی که چشمان درشت و زیبا و (سیاه) دارد.		
قاراگوزلو (دختر)	Qaragözlü	
دارای چشمان درشت و زیبا و سیاه و نیز نام طایفه‌ای است از ترکان که در فارسی به صورت قراگوزلو		

ایل بزرگی است از ترکان که در استان فارس زندگی می‌کنند.	ایل بزرگی است از ترکان که در استان فارس زندگی می‌کنند.	قاراقیز
قافلان (پسر)	Qaflan	قوبا (پسر)
پلنگ، قافلان		۱ - نام محلی است که ما بین دربند و شابران واقع است. ۲ - عضو برآمده و ضخیم را گویند. ۳ - به لغت قلماقی زره بود که در جنگ پوشند.
قالات (پسر)	Qalan	قوتان (دختر)
باقی، جاوید، جاویدان، ماندگار، ابدی		۱ - مرغ سقا ۲ - هاله‌ی ماه
قانار (پسر)	Qanar	قوتلوق (پسر)
فهم		نام «قای‌خان پسر آی‌خان» است و طایفه‌ی قای از نسل اویند.
قای (پسر)	Qay	قایا (پسر)
مبارک و با میمنت و نیز لقبی است که چنگیزخان به اتابک مظفرالدین ابوبکر پادشاه فارس داده بود که او را دربارلیقات و فرامین قوتلوق‌خان می‌نوشتند.		کوه بلند، صخره
قای‌دو (پسر)	Qaydu	
نام جد دهم امیر تیمور است و نیز نام نبره‌ی اوکتای قآن که در عهد قبلا قآن اکثر بلاد ماوراءالنهر را تا سرحد خانبالیغ به حوزه‌ی تصرف درآورد.		
قپچاق (پسر)	Qapçaq	قوبلا (پسر)
قپچاق		نام برادر منکوقآن پادشاه خطا است که بعد از برادر بر سریر خانیست نشست.
قوره‌قیز (دختر)	Qorəqız	قوچو (پسر)
		بزن بهادر
		قورقوت (پسر)
		۱ - مخوف، ترسناک ۲ - آتش یا اخگر

مقدس و مبارک ۳ - نام ریش سفید.	قوقوش (دختر)	Ququş
اوغوز که کتاب دده قورقوت منسوب به اوست.	قو	
قورقود (پسر)	قومرال (دختر)	Qumral
← قورقوت	قهوه‌ای روشن، بلوطی رنگ	Qorqud
قوبا (پسر)	قویاش	Quyaş
۱ - نام محلی است که مابین دریند و شابران واقع است. ۲ - عضم برآمده و ضخیم را گویند. ۳ - به لغت قلماقی زره بود که در جنگ پوشند.	آفتاب	Quba
قوتان (دختر)	قیپچاق (پسر)	Qıpçaq
۱ - مرغ سقا ۲ - هاله‌ی ماه	نام دشتی است مشهور که مبدا آن سرحد جرجان است و ششصد فرسنگ طول و سیصد فرسنگ عرض آن است و نیز نام طایفه‌ای است و نیز نام پسر تسینگیزخان بن اوغوزخان است.	Qutan
قوتلوق (پسر)	(سنگلاخ)	Qutluq
مبارک و با میمنت و نیز لقبی است که چنگیزخان به اتابک مظفرالدین ابوبکر پادشاه فارس داده بود که او را دربار لیغات و فرامین قوتلوق خان می‌نوشتند و نام ایلی هم هست.	قیروو (دختر)	Qırov
قوربان (پسر)	قیزالاق (دختر)	Qızalaq
قابی را گویند که از پوست دوخته و کمان را در آن گذارند.	لاله	
	قیز آی (دختر)	Qızay
	دختر ماه، دختری زیبا همچون ماه	
	قیزبس (دختر)	Qızbaş
	دختر بس، دختر کافی است ←	

قیزبستی	ماه طلایی، ماه قرمز رنگ	
قیزبستی (دختر)	قیزیل ارسلان (پسر)	Qızılarslan
دختر بس است. کسی که دختر زیاد دارد و پسر ندارد اسم دختر تازه متولد شده را بستنی، قیزبستی، قیزبس یا قیزقاییت می‌گذارد به امید این که بعد از این صاحب فرزند پسر بشود.	شیر قرمز رنگ	
قیزقاییت (دختر)	قیزیل تان (دختر)	Qızıl tan
قیزیتل (دختر)	فجر طلایی، شفق سرخ	Qızıl tel
قیزقایت (دختر)	قیزیل تنلی (دختر)	Qızıl telli
دختر برگرد ← قیزبستی	دارای موهای قرمز، صاحب موی طلایی	
قیزیئتو (دختر)	دختر کفایت می‌کند ← قیزبستی	Qızıyetər
قیزیل (دختر)	۱ - از طلا، از جنس طلا ۲ - شفق طلایی، فجر سرخ	Qızıl
۱ - سرخ، قرمز رنگ ۲ - نام مرغی است سرخ رنگ به شکل طوطی که آن را نوری گویند ۳ - یک نوع باز است ۴ - طلا.	قیزیل سایی (دختر)	Qızıl say
قیزیل آسلان (پسر)	قیزیل گؤل (دختر)	Qızıl göl
شیر سرخ، شیر طلایی	۱ - گل سرخ ۲ - گل طلایی و با ارزش	
قیزیل آلتون (دختر)	قیزیل گؤن (پسر)	Qızılaltun
طلای سرخ، طلای قرمز	خورشید طلایی، خورشید قرمز رنگ	
قیزیل آی (دختر)	قیلیج (پسر)	Qızıl ay

شمشیر

Qılıçarsəlan (پسر) قیلیچ ارسلان

قیلینج (پسر)

Qılinc

پسری که مثل شیر شجاع و قدرتمند و

← قیلیچ

مثل شمشیر برنده است.

«ک»

جانوریست شبیه به پروانه، اما بزرگتر	Kasağa	کاس آغا
از آن که نقش‌های الوان در پر و بال		← کاس آقا
دارد و در باغستانات می‌باشد.	Kasaqa	کاس آقا (پسر)
Könül (دختر) کؤنول		آقایی از طایفه‌ی ترک تبارکاسی‌ها (از
۱ - قلب ۲ - خواهش و تمنای درونی		نام‌های گیلانی‌ها)
Külək (پسر) کولک	Kasər	کاس ار (پسر)
کولاک		مردی از طایفه کاسی‌ها
Kəhlük (دختر) کهلیک	Keyük	کئییک
کبک		آهو
Kİtubuqa (پسر) کیتوبوقا	Kəpənək	کپنک (دختر)
نام یکی از سرداران مغول.		پروانه
Kİçikxan (پسر) کیچیک خان	Kəklük	ککلیک (دختر)
خان کوچک		کبک
Kİçikxanım (دختر) کیچیک خانیم	Kələbək	کلبک (دختر)
خانم کوچک		پروانه ← کؤپلک
	Köpələk	کؤپلک (دختر)

گلرو، گلرخ، گلچهره	همیشه خندان و شاد و کامیاب و خوشبخت باشد.	گلر، گلرخ، گلچهره	همیشه خندان و شاد و کامیاب و خوشبخت باشد.
گولتاش (دختر)	Gültaş	مانند گل، مثل گل، دختری به زیبایی و ظرافت و لطافت گل، همسنگ گل	گولتاش (دختر)
گول سونار (دختر)	Gülsunar	گل هدیه می‌دهد، کسی که گل و خوبی و شادی و زیبایی به ارمغان می‌آورد.	گول سونار (دختر)
گول تک (دختر)	Gültək	مثل گل، مانند گل	گولش (دختر)
گول تکی (دختر)	Gültəkin	مثل گل، همسنگ گل، شاهزاده‌ی گل، شاهزاده‌ی زیبا و لطیف همچون گل	گل شادی
گول سان (دختر)	Gülsan	در شمار گل، زیبا و خوشبو همچون گل	گولگز (دختر)
گولر (دختر)	Güler	خندان، متبسم	۱ - سرخ، گلگون، گل رنگ ۲ - همیشه در میان گل‌ها بگردی
گولر تان (دختر)	Gülertan	صبح خندان، فجر خندان	گولر (دختر)
گولسل (گول سل) (دختر)	Gülsəl	گلی، در ارتباط با گل، همچو گل، مثل گل	گوللو (دختر)
گول سوی (دختر)	Gülsoy	گل	گولمن
گولسون (دختر)	Gülsün	از تبار گل، از نسل زیباییان	گول اوز (دختر)
		خندان، متبسم	گولومسر (دختر)

«گ»

گنییک	Geyik	آسمان کوچک، سمانه	گنییک
آهو	Göyçək	گویچک (دختر)	آهو
گرای (پسر)	Gəray	زیبا، زیبا همچون آسمان	گرای (پسر)
نام یکی از طوایف ترک و نیز نام بانی و سرکرده‌ی این طایفه.	Göyxan	گویخان (پسر)	نام یکی از طوایف ترک و نیز نام بانی و سرکرده‌ی این طایفه.
گلین (دختر)	Gəlın	خان آسمان و نیز نام یکی از پسران اوغوزخان	گلین (دختر)
عروس	Göyərçın	گویرچین (دختر)	عروس
گوکوش (دختر)	Guguş	کبوتر	گوکوش (دختر)
قوقوش	Güray	گورآی (دختر)	قوقوش
گوزهل (دختر)	Gözəl	ماه پر نور	گوزهل (دختر)
زیبا	Gürbulaq	گوربولاق (پسر)	زیبا
گوک (پسر)	Gög	چشمه‌ی پر آب	گوک (پسر)
گوی	Gürpınar	گورپینار (دختر)	گوی
گوی (پسر)	Göy	چشمه‌ی پر آب	گوی (پسر)
آسمان، نام یکی از پسران اوغوزخان که به گویخان اشتها دارد.	Gülağa	گول آغا (پسر)	آسمان، نام یکی از پسران اوغوزخان که به گویخان اشتها دارد.
گویچه (دختر)	Göycə	گل آقا	گویچه (دختر)
	Gülbəniz	گول بنیز (دختر)	

ماه نقره‌ای	Gülabafn	گوله باتین (دختر)
گون (پسر)	Gün	← گوله بیتن
۱ - آفتاب ۲ - روز - و نیز نام پسر	GülabatIn	گوله بتین (دختر)
اوغوزخان است که بعد از پدر مالک		← گوله بیتن
سلطنت شد و او را «گون‌خان» خوانند.	Gülabİten	گوله بیتن (دختر)
گونالپ (گون‌آلپ) (پسر)	Günalp	۱ - رشته نخی که با طلا و یا نقره
قهرمان روز		ممزوج و تزئین شده ۲ - چیزی که با
گونای (گون‌آی) (دختر)	Günay	این رشته نخ زینت داده شده ۳ -
۱ - آفتاب‌گیر، جایی که آفتاب بتابد		مجازی: زرد، زرد و قرمز
۲ - خورشید و ماه	Gülyaz	گول یاز (دختر)
گونال (دختر)	Günəl	گل بهار
خورشید دست، کسی که دستانی به	Gülyanaq	گول یاناق (دختر)
نورانی و صافی و پاکی آفتاب دارد.		گل لپ، گل گونه، کسی که لپ هایش
گون چیچگی (دختر)	Günçİçəgi	قرمز است.
گل زمردیست که به فارسی گل	Gülİz	گول ایز (دختر)
آفتاب پرست گویند.		گل نشان، دختری که در زیبایی و
گون‌خان (پسر)	Günxan	لطافت و ظرافت و طراوت و شادابی
خورشیدخان، خانی به عظمت خورشید		نشانی از گل دارد.
که همه جا را فرا می‌گیرد و نیز نام پسر	Gümüş	گوموش (دختر)
اوغوزخان.		نقره
گون دوغدو	Gündoğdu	گوموش‌آی (دختر)

۱ - آفتاب طلوع کرد ۲ - محل طلوع		آفتاب‌رو، کسی که رویش همچون
آفتاب، شرق، مشرق و نیز نام یکی از		آفتاب می‌درخشد و نور می‌دهد.
قهرمانان کتاب «قوتادغوبیلیک» است.	Günözlü	گون اوزلو (پسر)
گونر (دختر)	Günər	← گون اوز
سپیده دم، فجر.		گون اوزلوم (دختر)
گونش (دختر)	Günəş	۱ - خورشید روی من ۲ - خورشید
خورشید		روی محترم.
گونشن (دختر)	Günşən	گووهنج (پسر)
شادروز، کسی که روزهایش با		۱ - قابل اعتماد ۲ - افتخار آمیز
شادکامی و بهروزی و خوشبختی		گیلین (دختر)
سپری می‌شود، بهروز.		عروس (سنگلاخ)
گون اوز (پسر)	Günüz	

«ل»

Laçın	لاچین	در مغولی پیرو مرشد را گویند.
Lüds	لودس (دختر)	شاهین، صقر و نیز نام چند قبیله است
		از قبایل ترک. و کوه سخت را هم
		گویند. نام پدر امیر خسرو دهلوی.
Laçınqaya	لاچین قایا (پسر)	پرنده‌ای است که در فارسی هما
Loba	لبا (پسر)	گویند. مرغ سعادت.

«م»

Mata	ماتا	نام دختر آستیاک یا اردهاک آخرین
		محکم و شکست‌ناپذیر، متین
Matan	ماتان (دختر)	پادشاه ماد.
		سفید و چاق و چله
Manna	ماننا	نام قوم ترک تبار ماننا
Mahnı	ماهنی (دختر)	ماراق (دختر)
		علاقه، هوس
		سرود، آواز، ترانه
Maya	مایا	ماراقلی (دختر)
		گیرا، جاذب
Mayda	ماید (دختر)	مارال (دختر)
		آهو، مجازاً: زیبا، خوب و نیکو
		ظریف
Maysa	مایسا (دختر)	مانا
		سنگ نشان باشد که در سر راه‌ها برای
		علامت بگذارند و نیز نام قوم
Medya	مندی (دختر)	ترک تبار ماننا.
		نام همسر آستیاک آخرین پادشاه ماد.
Məta	مته (پسر)	ماناس (پسر)
		نام قهرمان داستان ماناس.
		از نام‌های قدیم ترکی، محکم و
		شکست‌ناپذیر، متین
Mandana	ماندانا (دختر)	

سراب	Məral	موال (دختر)
مونغال	Mungāl	مارال، آهو
نام طایفه‌ای است از قلماق در ملک خطا.	Mərgavol	مرغاوول (پسر)
موتکان (دختر)	Munkan	اسم بهادری است از لشکر براق پادشاه ترکستان که به دلاوری مشهور بود.
نقره (مغولی)	Mūngū	موتگو (پسر)
جاوید، جاویدان، طویل‌العمر، دایم و همیشه و نیز نام پادشاهی است که در جنگ سکندر از اتباع دارا بوده و همچنین نام پسر مهین تولی بن چنگیز است که سلطنت خطا به او منسوب بوده و او را «مونگوقاآن» گویند.	Mərek	مرک (دختر)
میدیا (دختر)	Məḡul	آهوی ماده
نام همسر آخرین پادشاه ماد.	Məḡulçın	مکن (پسر)
مینک (دختر)	Məḡulçın	نوعی است از آهوک که از گاو میش بزرگتر است.
۱ - خال ۲ - نام اوروغی است از اوزبکیه.	Moldur	ملش
مینک‌لی (دختر)	Munar	نام طایفه‌هایی است از ترکان.
خالداری، نام معشوقه‌ی مختوم‌قلی شاعر بزرگ و مشهور ترکمن.		موغول (پسر)
		اسم پسر النجه خان بن کیوک خان است.
		موغولچین (دختر)
		به معنی موغول فام و کنایه از سفید فام است.
		مولدور (پسر)
		تگرگ
		مونار (دختر)

«ن»

نادیرقولو (پسر)	Nadırqulu	ندرقلی (پسر)
عبداله، بنده‌ی خدا، نام نادرشاه افشار پسر شمشیر و آخرین پادشاه کشورگشای مشرق زمین که در بعضی تواریخ به اشتباه نادرقلی نوشته شده. در ترکمنی نادیر و در آذربایجانی نه‌دیر گفته می‌شود.	Narın	ننه‌قیز (دختر)
نارین (دختر)	Narınqala	نوغای
ظریف، لطیف، نازک - در مغولی به معنی «خاصه» می‌باشد.	Narınqala	نوموور
نارین‌قالا	Narıngül	دریاچه، استخر
۱ - قلعه و حصار درونی ۲ - نام کوهی است.	Navar	نویات (پسر)
نارین‌گول (دختر)	Nayman	نویان (پسر)
گل ظریف و لطیف		سپهسالار بزرگ، شاهزاده و نیز ملوک و سلاطین را به این نام خوانند.
ناوار (دختر)		نه‌دیرقولو
نام ملکه قوتلی‌ها		عبداله، بنده‌ی خدا، نام نادرشاه افشار که در بعضی تواریخ به صورت ندرقلی نیز نوشته شده.
نایمان		نه‌نه‌قیز (دختر)
نام طایفه‌ای است از اوزبکیه		

از نام‌های قدیمی است به معنی دختر
خوش و فراقت و بی‌تشویش
بزرگوار و قابل احترام.

Ninak

نیناک

مردمک چشم

Nibtas

نیبتاس

«اؤ»

Obay	اوبای	مردم شهر، شهری، شهرنشین، متمدن
OrdubagI	اوردوبگی (پسر)	ماه اوبه
Oxtay	اوختای (پسر)	← اودوخان
Orduxan	اودوخان (پسر)	۱- مثل تیر، سریع و چابک همانند تیر
	فرمانده لشکر، سرلشگر	۲- تندرست، توانا، قوی و نیز نام پسر
Oruz	اوروز (دختر)	سوم چنگیزخان است که بعد از پدر پادشاه شد.
	طالع، بخت، شانس	
Ozan	اوزان (پسر)	اودمان (پسر)
	شاعر و نوازنده و خواننده دوره‌گرد، خواننده‌های ملی آذربایجان، آشیق	آتشین
Ogan	اوغان (پسر)	اورای (دختر)
	نیرومند، قدرتمند، قادر، توانا از ماه شهر	
Ortay	ورتای (دختر)	اورای (دختر)
	نام‌های خداوند	ماه وسطی
Orxan	اورخان (پسر)	اورخان (پسر)
	بنده‌ی خداوند، عبدالله، الله‌قلی	خان خندق، خان شهری که دارای خندق است.
Oganverdi	اوغان وئردی (پسر)	اورخون
	الله وئردی، خداداد، تاری وئردی	

اولوق بگ	←	اوسمان (پسر)	Usman
اولوق بگ (پسر)	Uluqbəg	عاقل، خردمند، باهوش	
آقای بزرگ، بیگ بزرگ. نام یکی از وزرای ترک.	Uslu	اوسلو (پسر)	
اوغور (پسر)	Uğur	عاقل، ذکی، دانا، مؤدب، باتربیت	
اوما (دختر)	Uma	اوغور (پسر)	
اومار	Umar	۱ - خوشبختی، موفقیت، پیروزی ۲ - مادر	
اوما (دختر)	Umay	سرنوشت، طالع ۳ - دیدار	
اوما (دختر)	Umaq	اوما (دختر)	
اوما (دختر)	Umay	۱ - کوچک، خرد ۲ - لطیف، ظریف	
اولاش	Ulaş	اولاش	
اولدوز (دختر)	Ulduz	نزدیک، رسیده	
اولو (پسر)	Ulu	اولدوز (دختر)	
اولوچ (پسر)	Uluç	زایمان نگهبان کودک و مادر می‌باشد	
اولوغ (پسر)	Uluğ	۲ - مرغ افسانه‌ای که آشیان خود را در آسمان سازد، مرغ سعادت، همای ۳ -	
اولوغ بیگ (پسر)	Uluğbeyg	جفت بچه	
		اوموت (پسر)	Umut
		اومود (پسر)	Umud
		اومونج (دختر)	Umunc
		امیدواری	

«اُو»

اوجا (پسر) بلندقد	Uca	اوزای (پسر)	Uzay
اوجاشغان (پسر)	Ucaşgan	فضای لایتنهای، جو	
کاوش کننده، جستجوگر	Uzluq	اوزلوق (پسر)	
اوجالان (پسر)	Ucalan	نام جد حکیم ابونصر فارابی	
بلندشونده، قدکشیده	Uzman	اوزمان (پسر)	
اوذو (دختر)	Uzu	متخصص، کارشناس	
رؤیا، خواب	Uzu	اوزو	
اورخان (پسر)	Urxan	یاری کننده	
حاکم شهر، والی شهر	Uzun	اوزون (پسر)	
اورکار (دختر)	Urkar	بسیار بلند قد	
ستاره‌ی پروین، ثریا	Us	اوس (پسر)	
اورمان (پسر)	Urman	۱ - عقل، هوش، درایت ۲ - ادب، تربیت و نیز نام پارسایی.	
جنگل و بیشه و نیستان	Uruz	اوسال (پسر)	
اوروز	Uzal	عاقل	
هدف، آماج	Usandıq	اوسان‌دیق (دختر)	
اوزال		نام زنانه در برخی دهات هشت‌رود	
دست ماهر، توانا			

اونای (دختر)	Una	مناسب، شایسته
راضی شدن	Uygar	اویغار
اونات (پسر)	Unat	متمدن، پیشرفته
راضی کردن	Uygun	اویگون (دختر)
اویار (دختر)	Uyar	مناسب، برازنده، زیبا، موافق

«اؤ»

اوتکون (پسر)	Otkün	اوردک خاتین (دختر)	Ördəqxatın
رسیده، بالغ، معتبر		← اوردک خاتون	
اؤزآل (پسر)	Özal	اؤزبک (پسر)	Özbək
چیزی را برای خود خواستن، قبضه		بیک اصیل، نام طایفه‌ای از ترکان،	
کننده، در دست گیرنده		ازبک.	
اؤزال (پسر)	Özəl	اؤگه (پسر)	Ögə
دست ماهر و توانا		عاقل و حکیم، در قدیم لقبی بوده مانند	
اؤزگول (دختر)	Özgül	صدراعظم.	
گل واقعی، گل اصلی		اؤلمز (پسر)	Ölməz
اوزهک (دختر)	Özək	همیشه زنده، جاوید، جاویدان، پایدار	
ریشه، پایه، منشاء، سرچشمه		اون آی (دختر)	Önay
اوردک (دختر)	Ördək	اولین ماه، هلال	
اردک		اون از (پسر)	Önər
اوردک خاتون		جوانمرد و بهادر جلودار و پیشتاز	
اوتکول (دختر)	Ördəqxatun	اوتکول (دختر)	Öngül
نام مادر سلطان الجایتو		اولین گل، گل بی نظیر	

«اؤ»

اؤجه	Ücə	ماه برتر
بلند، رفیع	Ülkər	اؤلکر (دختر)
اؤچون (دختر)	Üçün	۱ - ستاره پروین، ثریا، هفت خواهران
دنیا، عالم		۲ - ستاره
اؤرکر (دختر)	Ürkər	اؤلگون (دختر)
← اولکر		رنگ آبی، به رنگ دریا
اؤز (پسر)	Üz	اؤمود (پسر)
سنجیده و ماهر		امید
اؤزه ک	Üzək	اؤمید (پسر)
جواهر		امید
اؤستون (دختر)	Üstün	اؤنلو (پسر)
برتر، عالی، فوق، فایق		مشهور، نام‌آور
اؤستون‌آی (دختر)	Üstünay	

«و»

واردقان (پسر)	Vartan	دست نیافتنی، غیرقابل دسترسی
شفق هستی، فجر هستی بخش. نام		واسپور (پسر)
پسر بلاش اول پادشاه اشکانی		لقب شاهزادگان اشکانی
واردساغی (دختر)	Varsağ	وئوگی (دختر)
۱ - نوعی آهنگ آشیق که		۱ - دهش، بخشش، استعداد ذاتی و
«وارساق» ها می‌خوانند ۲ - نوعی		خدادادی ۲ - الهام، عطیه الهی
شمشیر پهن منسوب به قوم وارساق		واسپور (پسر)
واردساق (پسر)	Varsaq	شاهزادگان و نجای اشکانی
نام یکی از طوایف قدیمی ترک ۲ -		وورگون (پسر)
آشیق، خنیاگر، سازنده و خواننده		← وورقون
واردمان (پسر)	Varman	وورقون (پسر)
نام دو تن از پهلوانان توران زمین		۱ - عاشق، مفتون، دلداد، والد و شیدا
واردیلماز (دختر)	Vavılma	۲ - بلیه آسمانی و یا خشم الهی

«ه»

Hayva	هایوا (دختر)	Harpaq	هارپاق (پسر)
	به، میوه معروف		وزیر آستیاک آخرین امپراطور ماد
Hemil	هنمیل (دختر)		← هاریاک
	آرام، سریزیر، رام، حلیم	Harpak	هارپاک (پسر)
Heyva	هئیوا (دختر)		هارپاق، آریاق، آریاک - سحر، جادو،
	به، میوه معروف		افسون، مرد غنی و ثروتمند، نام وزیر
Hemil	همیل (دختر)		آستیاک آخرین پادشاه سلسله تورانی
	آرام، رام، سریزیر، حلیم		تبار ماد.
HuIt	هوایت (پسر)	Haruq	هاروق
	خدای جنگ در اساطیر آرتک		نام قلعه‌ای در آسیای صغیر
Hurtaş	هورتاش	Halo	هاله (دختر)
	خورشید گونه		مغرب آیلایا - هایلایا به معنی خرمن ماه
Hurri	هورری		نام مادر حمزه بن عبدالمطلب
	نام قوم ترک تبار هوری	Hayda	هایدا (دختر)
Holaku	هولاکو (پسر)		آیدا، در ماه مجازاً زیبا و دلربا
	سعادت و تقدس، نام نوه چنگیز که	Hayla	هایلا (دختر)
	پادشاه ایران بود.		آیلا، هاله، خرمن ماه

Hum	هوم (پسر)		۱ - جفت بچه ۲ - در باور افسانه‌ای
	نام گیاهی است مقدس ظاهراً این گیاه		ترکان و مغولان قدیم فرشته‌ای که بعد
	در منطقه حکم آباد تبریز به وفور		از زایمان نگهبان کودک و مادر
	یافت می شد و نام حکم آباد از این		می باشد ۳ - مرغ افسانه‌ای که آشیان
	کلمه گرفته شده.		خود را در آسمان می سازد. مرغ
	هوم وار < هوماوار < حکم آباد		سعادت، هما
Huma	هوما (دختر)	Hun	هون
	← هوم		ملت، مردم - نام تیره از ترکان
Human	هومان (پسر)	Hunalp	هون آلپ (پسر)
	از پهلوانان داستانی توران برادر پیران		پهلوانی از قوم ترک تبار هون
	ویسه.	Hunər	هونر (هونار) (پسر)
Humay	هومای (دختر)		دلیرمردی از قوم هون

«ی»	
نورانی، روشن و سفید، از نام‌های	Yaradanqulu (پسر) یارادان قولو
قدیم ترکی.	عبداله، بنده‌ی خدا، بنده‌ی خالق
Yazda (دختر) یازدا	Yarar (دختر) یارار
بهاره، کسی که در فصل بهار به دنیا آمده.	مناسب، مفید، لایق، سودمند، شایسته
Yazgül (دختر) یازگول	Yaraş (دختر) یاراش
گل بهاری	آراسته
Yazgülü (دختر) یازگوللو	Yaraşıq (دختر) یاراشیق
گل بهاری	زیست، بزرک، مناسب بودن، زیب،
Yazın (پسر) یازین	زیبندگی
هنگام بهار	Yaraq (پسر) یاراق
Yasa یاسا	یراق، ساز و برگ، اسلحه
قانون، فرمان	Yarla (پسر) یارلا
Yasha (پسر) یاشا	یکی از پادشاهان قوتی که سه سال حکومت کرد.
زنده باشی	Yardanqulu (پسر) یاردان قولو
Yaşar (پسر) یاشار	← یارادان قولو
همیشه زنده، جاوید، جاویدان	Yaruq (پسر) یاروق

۱ - مرتع ۲ - شلیک		تساراج، غارت، شهری است در
یئتو (دختر)	Yetər	ترکستان منسوب به خوبرویان
کافی است، پس است، دختر پس است	Yənal	ینال (پسر)
یئتکین (پسر)	YetkIn	ولیعهد، نایب السلطنه
رسیده، پخته، مجرب، کارآزموده، رشید	Yüksək	یوکسک (پسر)
یئنیلمز (پسر)	Yenİlməz	بالا، والا، بلند، خوب، عالی، شامخ، برتر، بزرگ، با اهمیت، مهم
شکست‌ناپذیر	Yolaç	یولاچ (پسر)
یساوول (پسر)	Yəsavol	راهنما، رهبر، قلاووز
نگهبانی که با چماق نقره جلو در کاخ پادشاهان می‌ایستد.	Yilmaz	ییلماز (پسر)
یغما (دختر)	Yəğma	بی‌باک، تترس، جسور

«ای»

ایپار (دختر)	İpar	چنگیزخان بوده.
مشک و عود و عنبر و هر چیز خوشبو را گویند.	İr	ایو (دختر)
ایپک (دختر)	İpək	نغمه، ترانه، آواز، لحن
ایپک قتل (دختر)	İpəktel	ایران (دختر)
ایریشم، حریر		۱ - آزاده ۲ - اول وقت ۳ - سرود ۴ -
ایپک قتل (دختر)		واصل شده، به حق رسیده ۵ - نام کشورمان ایران.
ایریشم نرم و لطیف و زیباست.	İranbanu	ایران بانو (دختر)
ایت بواق (پسر)	İtbəraq	۱ - بانوی ایران زمین ۲ - بانوی آزاده
ننام پادشاهی است معروف که اوغوزخان با او جنگ کرده و شکست خورد ولی بالاخره بر او مسلط شد.	İrtə	۳ - بانوی به حق واصل شده
ایتکین (پسر)	İtkIn	ایرتا (دختر)
گمنام		۱ - اول وقت ۲ - ابتدا، صبح، سحر
ایدی قوت (پسر)	İdİqut	ایرتان (دختر)
صاحب سعادت، خداوند دولت و نیز اسم حاکم اویغور است که در عهد	İrməcuq	اول صبح، سحر
		ایرماجوق (دختر)
		نهر کوچک
	İrməciq	ایرماجیق (دختر)

نهر کوچک	درخشان	
ایزلو (دختر)	ایلخان (پسر)	İlzan
پیگیر، تعقیب کننده	نام پادشاهی است از اولاد اوغوزخان	
ایزی گول (دختر)	و نیز فرقه‌ی مغول پادشاهان خود را	İzİgöl
گل نشان، کسی که نشان از زیبایی و خوبی و ظرافت و لطافت دارد.	ایلخان گویند یعنی سلطان الطایفه، خان ایل و قوم.	
ایستک (دختر)	ایلدام (پسر)	İldam
آرزو، خواهش، خواسته، تمنا، محبت	سریع و چابک	
ایسته‌می (پسر)	ایلدکوز (پسر)	İldküz
از نام‌های قدیم ترکان است همچنین نام پادشاهی است.	اسم اولین طبقه‌ی اتابکان آذربایجان.	
ایستکلی (دختر)	ایلغار (دختر)	İlğar
عزیز، دوست داشتنی	۱ - عهد، پیمان ۲ - غارت، چپاول، حرکت سریع به سوی دشمن.	İstəklİ
ایکید (پسر)	ایلغای	İlgay
قهرمان، دلاور، جسور، بی‌باک، پهلوان	نام طایفه‌ای است در ترکمانی یموت.	İgİd
ایلا	ایلقار	İlqar
نام فرزند افراسیاب	← ایلغار	
ایلائی (دختر)	ایلک (پسر)	İlək
۱ - ماه ایل، زیباروی ایل و طایفه ۲ - سال و ماه	۱ - نام محلی است از ولایت حصار ترکستان ۲ - پادشاهان شهر یغما را گویند.	İlay
ایلتیرای (دختر)	ایلکین (پسر)	İlkİn
		İlray

اولین، نخستین، بچه‌ی اول	اینانج (پسر)	İnanc
ایلگه (دختر)	عقیده، ایمان، باور و نیز نام اسم حاکم شوق، علاقه، میل	İlgə
ایلگی (دختر)	را «محمد بن ایلدکوز» به حباله نکاح در آورده «قوتلوغ اینانج» از وی متولد شد.	İlgİ
ایلیاز (پسر)	اینجو (پسر)	İlyaz
سال بهار، سالی که سرتاسر بهار است	۱ - مروارید ۲ - مملوک	İncu
- کسی که تمام فصول سال برایش مثل بهار است.	اینجه (دختر)	İncə
ایمراغ (دختر)	اینجه بئل (دختر)	İmrag
مطلوب و مرغوب و محبوب	کمرباریک	İncəbel
ایمراه (پسر)	اینجه قتل (دختر)	İncətel
شاعر و نوازنده، امیر، رئیس، فرمانده	دارای موهای لطیف و قشنگ	İncətel
ایناق (پسر)	اینجه گول (دختر)	İncəgöl
دوست، مشاور، امین، معتمد، دوست افتخار آفرین	گل ظریف و لطیف و نازک	İncəgöl
اینال (دختر)	اینجی (دختر)	İncİ
۱ - دوست افتخار آفرین ۲ - دوست محترم ۳ - قابل اعتماد، باورکردنی	مروارید	İnal
اینام (پسر)	اینجی قیز (دختر)	İncİqız
ایمان	دختر زیبا و گرانمایه مثل مروارید	İnİ
	اینی (پسر)	
	برادر کوچک	

«ای»

Ir	سریع و چابک	ایرو (دختر)
Ildır	ایلدیر (پسر)	ثرانه، آواز، نغمه
Irmacuq	تابش، درخشندگی	ایروماجوق (دختر)
Ildırım	ایلدیریم (پسر)	نهر کوچک
Irmaq	رعد و برق، آذرخش، تندر، برق، صاعقه	ایروماق (دختر)
Ilgar	ایلغار (دختر)	نهر؛ رودخانه بزرگ، پرآب، عریض و عمیق
Işıq	ایلغار، با اسب تاختن، هجوم کردن، غارت کردن.	ایشیق
Ilgay	ایلغای	نور
Ilgay	نام طایفه‌ای است در ترکمانی یموت.	ایشیل
Ilgım	ایلغیم (پسر)	درخشندگی، نور ضعیف
	سراب	ایشیل‌آی (دختر)
Ilgın	ایلغین	مہتاب، مہشید، نور ماه
	نام درختی جنگلی است که انواع و اقسام گوناگونی دارد.	ایلتیرای (دختر)
Ildam		درخشان
		ایدام (پسر)